

۴۵۵

۷۷۷
۹۵

جلد چهارم

ج ۴
۷۷۷
۱۹۴۷۹

جلد چهارم
فقه نقشبندی

ع ۴

کانال تلگرام کتاب عرفانی
<https://t.me/ketaberfani>

و آنکه که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
در حال چل و چارم با چهره و الهوت که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
که در کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
وی از این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
و از این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
که در کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
از این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
قدست خود را اختیار فرمود و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
حضرت او را تخریب ساخت و آنکه از او می کند و او بگویم خود می نویسد و آنکه از او می کند و او بگویم خود می نویسد
اختیار فرمایید صقیله سید عالم و با کفایت به عرض که می فرمود و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
بایشان هیچ حاجتی نیست و امید می بفرماید و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
بسیار از ایشان آموخت و او را برای خلق بسیار فرمود و آنرا در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
صقیله اقبال بسیار بود و با این همه کفایت کرد و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
دید که کبریت سبب رسیدن عرش که می رسید که حضرت عایشه و حضرت حفصه و بنی امیه را از جافانی
و میگویند ما بهتر از صقیله کفایت فرمود و میگویند بایشان که شکوه از فرقه شیه و حال آنکه من
چونم که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

و آنکه که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
در حال چل و چارم با چهره و الهوت که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
که در کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
وی از این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
و از این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
که در کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
از این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
قدست خود را اختیار فرمود و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
حضرت او را تخریب ساخت و آنکه از او می کند و او بگویم خود می نویسد و آنکه از او می کند و او بگویم خود می نویسد
اختیار فرمایید صقیله سید عالم و با کفایت به عرض که می فرمود و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
بایشان هیچ حاجتی نیست و امید می بفرماید و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
بسیار از ایشان آموخت و او را برای خلق بسیار فرمود و آنرا در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
صقیله اقبال بسیار بود و با این همه کفایت کرد و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
دید که کبریت سبب رسیدن عرش که می رسید که حضرت عایشه و حضرت حفصه و بنی امیه را از جافانی
و میگویند ما بهتر از صقیله کفایت فرمود و میگویند بایشان که شکوه از فرقه شیه و حال آنکه من
چونم که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

۷۷۷
۹۵

جلد چهارم

ج ۴
۷۷۷
۱۹۴۷۹

جلد چهارم
فقه نقشبندی

ع ۴

الكتاب

بنیاد دیوار

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته

جواب آن که واقع شده

مجلس اول در بیان احوال و حال

[illegible]

ذکر انعام حضرت رسول صلی الله علیه و آله

یعنی میران عبدالمطلب بود و با جدی که پدر حضرت ۳ در ازاده پیر شد و از امامت بی عارض و عیان
نام وی مصعب قبل از وفات پدر ۴ و ابوطالب نام وی بعد از وفات ۵ و جعل نام وی میفرمود و بعد از کعبه
و ابولیب و ابیسر و درار و قثم و حمزه و عباس و از امامت حضرت ۶ در خضر از ایشان بشو اسلام
شرف شد و یکی حمزه و دیگری عباس رفیقان آنها اخوت همفرمودند در اسلام و بعضی گویند در شمشیر
از حضرت سلمان شد و در غزوه احد برت و شمشیر شوال و عمر و یحیی بن جهمه و در اسلام رسیده بود
آنحضرت عباس بود و در غزوه بدر یعنی یکصد و بیست و شش نفر از آن غزوه کشته شدند که هم خود را پنهان میبرد
آنحضرت عباس بود و در غزوه بدر یعنی یکصد و بیست و شش نفر از آن غزوه کشته شدند که هم خود را پنهان میبرد
تا در روز فتح که اسلام خود را علان نمود و بعد از آن حضرت عثمان رضی الله عنه بود و در مدینه متوفی شد
و عمر شریف بنما و در مدینه و وفات وی در مدینه شد و در از حضرت ۷ و این امام ۸ حضرت
یعنی از ایشان پیش از حضرت وفات گشته و بعد از آن حضرت فوت گشته لیکن ایمان نیاورده و کلمه ایمان
و در کربلا از ایشان عارض است و گویند که تین مرتبه حضرت عباس بعد از وفات احوال آنها در اینجا لازم

عَمَّا تَحْضُرُ سِرِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یعنی حضرت عبدالملک که عتات و عظمت آنحضرت بوده اند شش نفره از صفه خواهر شقی حضرت حمزه است که مادر زینب بن عوام بهم و در حربه نوره و در بایم از بهجت و در آقام خلاف حضرت عمر بن مروت شد و در بون و الحفا و هم عاتکه است و در سلام این و عتد خلاف است و در خواهر شقی عتد است پدر حضرت بهجت اما صاحب نسخ

میفرماید صفیه همان شد در درون غیب خدق یهودی اورا بزبیر کشید و دعا گفت بزرگمان شد
و هر روز دعا بخوندید سیم آم یکم چهار مرتبه پنج آئینه ششم آروزی و الله اعلم

غلامهای خضر رسول صلی الله علیه و سلم

[illegible]

جامعہ و کینزان حضرت رسول ﷺ

میزونه بنده و درگاه و آدم این نام دی برگشت و کسی و داری بقیه و خضره و درخوی و در این میانه و درگاه
خدا و پرستانان حضرت رسول صلی الله علیه و آله

سما وانه وزبیده و تقیه بنام سعد و صاحب دلال بن برنج

و لا یکن عارف و این پیرام این واسطه نام وی راجع آ و از قبل قدم حضرت محمد بن سعود و ابوذر الغفاری
در حق

دین

و حین و نیم بن بریده امی و اول تسبیح می آید آری است و تسبیح بن کریم بن عرف و کیم بن شافع و زود مخزنه
وی را زاده بنجاشی است و قبل از او زاده وی است و غیر از این که در کتاب تاریخ نوشته اند اول

کسان که پاسبان و محافظ حضرت رسول اکرم اند

در سفر و حضر و حفظ و دفعه اند

در سفر و حضر
که آن کاسبانه حضرت رسول اکرم را میستحفظ دی که به پیش از نزول آیه و الله یصلحکم من الناس
معدین عباد که در غزوه بدر او آمد و خندق و مواضع حضرت با او در آن برترش زدند و دولت خود
و سیدین ایل و قاص که از غنیمت شمرید که در پیش جده سالک یزید اسلام گرفت و در جمیع
مواضع حضرت با او و در کوهان و غیره و در بن خوام آنحضرت را در مکه خندق بدوش خود
گرفت و عباد بن بشر و ابواب بنهار که با عباد و در مکه خیر مواضع حضرت با او کردند و بطلال
که در مکه را دیواری از اعراب خیر مواضع با او و چون آیه و الله یصلحکم من الناس نازل شد دیگر
آنحضرت را که در احوال و غنیمات و غنای حضرت با او در آن که حفظ آتی میشد محفوظ بودی

کسانے کہ کاتب و محرر حضرت رسولؐ بوی که اند

کاتبان و محرران حضرت ۲ ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان و علی الرضی و عقیل بن ابی رباح
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ثابت بن قیس و خالد بن ولید و خالد بن سیدان و عمار بن
ومعاوی بن ابی سفیان و طلحہ بن عبید بن جراح و عثرہ بن ربیعہ و زبیر بن عوام و عمرو بن العاص و خطیبہ بن
اسدی

کتاب

چون حضرت رسول از مدینه بیرون مراجعت نمود نامهربانان دم فروخت و چون ملک دم جواب نامه حضرت را
نوشت در ضمن عذایق چنین اظهار کرده بود که کمال روم مکتوب مبارک که شاربایه مهر خواندی پس حضرت
فاطمی را از رفته ساخت و از آن سده نقلش نمود باین ترکیب که یک سطر محمد و سطر دیگرش رسول
و سطر پیش الله بعد از آن حضرت و بنزد هر کسی نامه می نوشت نامه را باین مهر مبارک میبرد و آن
در بیان کتاب بیغ لطف آورد و گفت که در راه محرم در آن بیغم در یک روز شش کس را بر اسات فرستاد
یکی قرآن امیه را بنزد امیر خراسانی یک جبهه نامه فرستاد و قضاة آن عقیب و ذکر دیم پس چون نامه حضرت
روی رسید خود از بالای سر نشسته و در آن بالای سر بر ریاست و محض تعظیم و احترام و ادب از نامه حضرت
بروز خواندن نامه از او بیست و بر بالای سر نهاد و خودی در زیرین باب تمام جز او و بر او آن نشست
و حکایت سلمان شد پس بدست جعفر این ابطاب و روانه گردان وی مهاجرین جبهه بافر و متعبر و پهلایش از این
شکر گردید و یکی دیگر از زوارگان حضرت در حقیقگی بود که کاهر چند بیعت وی بنیز پیغمبر می آمد بسبب آنکه

وفاقیہ کے متعلق
مسئلہ شہداء و گھوڑے یعنی درجہ بہرہ آنان کہ درم و جہا اسلام کردہ انداز ان کی سیر در درجہ
درجہ اسلام کہہ کر و قصیدہ دار در درجہ اسلام و درجہ شہداء کہتے اند کہ عین مالک ہوئے است
و جہا عین

ان جلال بکریه و زاری و مال و پراچه و بهیلبا رصدا یا یارون

[illegible]

نوعه و آه و آوازه غلبه از صوتی بر صدا و در مقام توقف و در فرقه را با کثرت از آوازهای شام و دفات کرد
و در این شب بعضی رسیده بودند و در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب
و در این شب بعضی رسیده بودند و در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب
رسیده و در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب در این شب

[illegible]

بانی کعب و معاذ بن جبل و عثمان بن عفان و ابو بکر خیماری و ابوالدرداء و زید بن ثابت
و عیم الخداری و عباد بن صامت و ابوالوثر بن نصاری و غیر اینها نیز بعد از ایشان گویند حضرت ابوبکر خیماری
در اوایل زندگانی آن معراج فرمود و حضرت عثمان بن ابی تراب و وضع شایسته آنجا را از معراج فرمود
و در آن باب جمیع دن و آن دکن که در قرآن را حقه کرده دکن که کتابت آن نموده و آن
مسلم و مجتهدین و محدثین را احوال مفسر روایات صحیح موطا است انتهى

[illegible]

ثانی حضرت جگر در تبخیر و اعاوش و کتب تاریخ و تصحیح سیه ام و کمال انوارین بوده
 که درین بیابان دماز حسن و کمال درده که کان منور الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و غیرین تبخیر ظاهر بوده است و این شعر که سرچشمی بوده اسرار لطافت آن بسلامت و وجهه کائنات
 فتنه نبیه چشمه ای مبارک و کوه ای مبارک و کوه ای مبارک و کوه ای مبارک و کوه ای مبارک
 و رواج وی چنین است که انتم که درین بود باخوالوین سید منور و در به انج عاجبین شیدار
 و یکدیگر بپوشان ایلم حاجین فاله بودین بر دای و کوه ای مبارک و کوه ای مبارک و کوه ای مبارک
 بر دل و برین در کمال اندک و غضب و از تیره و تیره ای که در او بود و صفیه بر دای

[illegible]

افق الاغلب لم يفسد به ضيق الفم يسبق منه من غير آفة يعنى شك وان كان لو كره وحسب انه وادى
عند معاصاة وانه من عت وروى است وروى كفن وكنه وادى فضعف بحجة ولا حسن است
فصل في الانسان المشاهير وادى انهم عبيد وجميع الفقيه وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
مانند طالع وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
زوى وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
استم للسلوك حوش وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
باين وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
روح الاقارب وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
كشاه وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
نصر وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
وتمام قدر وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
برشك وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
كراه وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد وادى انهم عبيد
چنانكه سید پیش وی خود و غیر اینها را بنام غرضه آن حضرت منیر لیسای مذکور برای طالبان پیر برداشته
و ادق الی

[illegible][illegible][illegible]

یعنی آنرا از هر وجهی که گویند مثل نمک نهد و در قرآن فرموده قیوم الصلوات و هر برای ندب است
مثل کتابت هم آن علم فیه غیرا سیمی امر با حیات مانند کلو الخبثات چهارم
برای تدبیر مثل اعلوا ما شتم و اطلاق کلمه شتم این قسم امر تدبیر یا تحجیم و در کرامت
پنجم برای ارشاد است مثل واستشهدوا شهیدین من بعدکم ششمی امریت
اودی یعنی اوده افعال از انشی مثل انکله علی کبر که استغنی ما عنین برای آب ده هفتی
از اندازی است مثل قلوا متوفا آن صید که انکس و فرق برین تدبیر و انداز این است
در تدبیر و یعنی باز باشد بخلاف از انداز و بنوعی جز فرق دارند که تدبیر عبارت از تکلیف
یعنی موقوت و از آن موقوف است و از انداز عبارت از ابداع خوف منه یعنی آنچه شخص را آن ترسانه
و بعضی انداز را تدبیر شمرده اند و گفته اند هر دو یک معنی دارند هشتمی امریت برای اذن
مثل کسی که بر دره کسی است و صاحب خانه بگوید یا درایم بر آن کسی بگوید داخل یعنی برای
نهم امر تا زیت مثل کسی که در را تعلیم و تأویب و به چنانچه حضرت رسول ص علیه
و آله سلمه گفت کلا تا یلیک در وقتی که دوی طعام میزد و با آن حضرت دوست به طرف یکشید
یعنی در وقت طعام خوردن و پیش خد می خورد و در به طرف نش دهم امریت بجهت اقبال
مثل علوا تا انکم قلله یا نه دهم امریت برای اکرام مثل اخلوها بسلام اثنین
دوازدهم امریت که آنرا امر سحر می گویند یعنی برای امانت و خواری و منزلت مثل کونوا قراء

چنانکه علماء و متحققین کتاب عقاید را در بیان معنی کلام فلسفی و لفظی آن آموخته اند و ثابت است که این معنی
و بیان از فلسفی و لفظی نیز آن آموخته می باشد و متعجب صاحب کتاب جمیع اینها را جمع کرده و در هر قسم از هر
از هر قسم است که لفظی و در هر قسم از هر قسم در آن کتاب کرده و حاصل بیانات آن است
که آورده که برای چندی معاف می شود و از آن بدینست و نفس خود تغییر نمی دهد که برای چندی
مستحق است

[illegible][illegible]

خواجه که بر تریه و شکلی آن حضرت دلی آینه بود و کلمه حضرت محمد است و بقیه آن حضرت از شخص دیگری
و قریب و محبوب است و ملازم و مایل و منسوب است و اینها از صفاتی می باشد و اینک در رعایت
گفت ۳ مرد برین وجه و در وقت بیعت به معاون و لشکر و سپاه ظاهر بر سر کشیده و درایت و حکومت
و امارت نکرده بدون اسباب حرب و بدون پشت و قوت خویش و عساکر این شریعت را که مانع شرایع بود
بر سر آن اتفاق ظاهر شد و با وجود کثرت اعدا و دشمنان دین و شدت دولت و شوکت و در ذات
بالمیت و غایت سعی و جهد و کوشش نهادار طهارت نور دین و شریعت او که فی الحقیقه جمع امر و دین
و شمس و مکر و تعدد و سخت دینی او بود و مباحثه نهائی و سبکی ظاهر در تغییر زان و اندک مدتی و کفر و
و او را آورده این دین و این شریعت و این اسلام و آیین را که کوش و دشمن عالمان و آدمیان حق
جنا و طیر و حوس و سایر مائقی آینه رسانیده و در برین زمین بنشیند و اظهار و اظهار و مملکت
مدیریت و استار و بلاغ و رواج رسانیده و خانواده سلاطین و حکمرانان و عظام فاضلین و اعیان دین
بر انداخت و چراغ اسلام و هدایت را برافروخت و در بنابر ملک از خام و عام دعوت دین و شریعت
مستقیم سخن گفت و ماک و ملای را از هر نوع و از هر طایفه بآئین ظاهر و باطن و نصرت خدا و تقوی
پس از انظار آن عاقل و شخص عارف و شریف و محقق و مصلوم است که در این راه که از پیش
آن خاتم النبیا و در سر بزین و نصرت باری و غایت و اعدا و آفرید که از توان بود و اینک
در اندک مدتی و قرون و اقصاء عریه که آنی پس نهاد از رجعت آن حضرت که میگرد و رسید که

[illegible]

و تعداد کثرت قبل بیان بعد از حدیث است
و هم باید اعتقاد کامل داشت
باشیم باینکه حضرت م را قاضی نام و عامه خاص و عام ارجح و در حدیث و سایر حقا
و جمادات و نباتات از ابتدا زمان آدم تا بر وفات نبوت و دراز شده است اکنون بعثت حضرت م
بر حق و این بعثت تکلیفی است بر حق است او بعد از وفات زانیه و با نسیا او و دیگر وحی را
و جمادات و غیره بعثت نیز علی است بر حق است آن که با نسیا حضرت م بعد از وفات و نسیا
نیز جمادات و طغایات و حیات و جمادات قبل از تکلیفی بپایا و عالم است
و در عالم اجسام نایب حضرت بوده و هم باید اعتقاد کامل داشت باشیم باینکه
حضرت رسول الله علیه السلام بعد از انوار و ابعاد که از حق عز و جل و از انبیا و اواخر و اواخر عز و جل
و از شرف مطلقه تولد شده و در حق پس از آنکه بر نبوت رسالت رسیده و در حق نبی و کامل مروج
تشریف برده است و این پنج فرق نماز از آنست که بر حق و واجب فرموده و حضرت م در حق آنست
یکبیت و کونکی و حاج از ابتدا را امتداد و خروج و تولد و میر و نسیا و نسیا و نسیا و نسیا و نسیا
خبر داد اول کسی که صدیق و یقین حضرت بود بر صدق نسیا و با نسیا نسیا شد و در حق
بجاء و نسیا کلی از نسیا مطلقه نبوت فرموده و نسیا نسیا نسیا نسیا نسیا نسیا نسیا نسیا
و ابتدا تاریخ اسلام از روز نبوت شروع کردید و در وقت ملک است از روز نسیا نسیا نسیا نسیا نسیا

شفت و در حال بود و در آن هنگام درین روز جمعه محرم خود در مجلس حضرت عالیته متذکره فرمودند
که در اینجا خود متذکره شدی و آن بیت حضرت عالیته یعنی تمهید بود در اینجا نیز متذکره شدی و در آن
بجای سعادت و خوشامد بود و فصلی در آن نیز متذکره شد و در این روز جمعه در مجلس
ثبت تحقیق است **بیان الکلی الاصح** باید دانست که حضرت ۳۳ صلوات
آفرین بوده یعنی پیغمبر یا اخوانند و ناویسته و این از اهل و اعلی صفات حضرت ۳۳ صلوات
و این صفت هم داخل مجازات حضرت ۳۳ و هم کرامات بر کمال علم و فضل و عرفان او سبحان
و این بحث علوم و فضل و عقلا و عرفا و مافیه و قاهر و فاجبر است چه با وجود اوست
یکبار بر درین مجوز که از او نبوی و چنانکه فرمودند نکارین که بطلب رفت و خط نوشت
بفرموده مسدود نمودند و درین شهر در میان پیغمبر آورده که در کتاب العاقی فرموده که کتب اصل را
آنها گویند چنانکه در آیه الفی که گویند که بعد از دنیا همه شهادت و آیتها و معجزات و لوح را ام کتاب
که اصل و مرجع همه کتب است و از آن پس حضرت رسالت را ام نیز با صفت و نشان خود در موب ساخته اند
تا عالمیان بدانند که اصل و مرجع و اول همه کمالات و مخلوقات است و پس چنانکه تیر لایح
آوازه خلق الله خود را در دلالت بر این معجزه و نکته بینه و لطیفه از جنبه اولاد و اولاد و ملاخلف
الاولاد و آیتها و نشان خود است که در موب
تراصل و در آیه انزلت و در هر یک از این موب

در صفات انبیاء و مرسلین میفرماید

[illegible]

وَيَايَتِهٖ يَا أَبَا حَسَنِ
وَيَطُورُ الْمَلَايِكَةِ يَا غَيْبِ
وَمُضَاهِ حَمَامٍ كُلِّ عَامٍ
وَلَقَعَتْهُ الدَّخَانُ فَمَتَّعَتْهُمَا
كَدَّ أُنْسٍ الدَّخَانُ حَمَامٍ الطَّوَايَا
وَلَقَعَتْ مِنْهُ نَوْبٌ وَابْنُ
وَمِنْ عَشْرِ وَكُرْبَتِي وَلَوْحِ
وَمَنْ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ إِطْلَعَهُ
وَكُلَّ نَوْبِيَاءٍ هَذَا حَقًّا
وَلَقَعَتْهُمَا بِرَحْمَةٍ بَارِئِ
فِي مَنَاصِرِ الْمَلَايِكَةِ
عَلَيْكَ مِنَ الْإِلَهِ يَا مُحَمَّدُ
صَلُّوا لَتَحْمُوكَ وَلَا تَرَوْا

اروصفاۓ نبیاء

زیر که وضو است و چاک را در کار و چاک را در کار و صفای حضرت که بغایت و کمال حق و عدم و کمال است
از او محال و متعجب باشد و الا اقامه و مدبر و آن وقت را بر خیم و اعدا و این نمی تواند شد که بکنند
و این را بقوه لطافت و ذکا و وضو الزام دهند و دعا و باطل و کاذب آنها را عاقل و باطل فرمایند
و آنست پنج نفر از پیغمبران کلاس اسرار الهی در قرآن مجید مذکور و هر یک با یک خصوصه ایشان را بنام
و ششم و دسامی ایشان است آدم و ابراهیم و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحاق
و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و کریم و موسی و الیاس و داود و سلیمان و ایلیاس و یونس
و زکریا و یحیی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و بر این علیم اجماع و نهی باید ایمان
و تصدیق داشته باشند بیکدیگر و سبب آنست که در این صورت و سبب آنست که بیکدیگر با اعتبار دعوت عموم و عدم
و کثرت و زیاری علم و معرفت و اختصاص و امتیاز بمعنی این نبوت بعضی را بر بعضی تصور
و زیاده است و نهی باید ایمان و تصدیق داشته باشند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از همه
انفصل و شرف است و زیاده از حضرت ابراهیم و نوح و ابراهیم و حضرت موسی و ابراهیم و حضرت
عیسی و این پنج نفر را اولوا سر می گویند و در سبب غیر سه شرف و فضل دارند و انبیا و مرسلان
بر او و شرف و فضل است و نهی باید ایمان و تصدیق داشته باشند با یکدیگر بعضی را بر بعضی از اعضا
بشرف و کبریا و فضل و آن نباشد در حق انبیا و علمای اسلام جایز است مثل مرض خفیف و علت
و غیر

[illegible]

حساب
 ولا كتاب ولا عذاب ولا منور الى العبد وقد لا اعلم الا اني حين
 بشيئهم من الله على العبد في الجسد ليعلم حساب وهذا كله حساب المناقشة
 واما حساب العجز فلا يبيد ولا يحاسب بعد اتمام العمل فقلت كذا وعجز عند كذا
 وحساب المناقشة لله ثم لم فقلت كذا اني قد ساءوا الامم على ذلك عليهم السلام
 كذا في الامم
 كذا في الامم

[illegible]

وہم

دیربایان افضلیت اصحاب بعد از حضرت رسالت
که کدام افضل می باشند

قالوا ان الذين اتواكم من هذه القرى فقالوا انهم منكم فلو كان الله يريد ان يهلكهم او يضلهم لكان الله قاطعاً على ما يشاء
 قالوا ان الذين اتواكم من هذه القرى فقالوا انهم منكم فلو كان الله يريد ان يهلكهم او يضلهم لكان الله قاطعاً على ما يشاء

منه

[illegible][illegible]

[illegible]

بیان شمه از وقایع اصحاب قرآن سخن کردن
از آن و ایضاً بیان ترتیب خلفاء اربعه
و بیان وجوب تعظیم و احترام اصحاب
چنانکه در ویدان با نبیاء عظام
واجب است و اینعتق

بذلك الباب
مخفی فاما در این کتاب فضا، اتم باشد و کتابهای مصنفین، فضا ته آوره که چنانکه
نمیشد و در این کتاب فضا، اتم باشد و کتابهای مصنفین، فضا ته آوره که چنانکه
و شرت است و در این کتاب فضا، اتم باشد و کتابهای مصنفین، فضا ته آوره که چنانکه
چنین فضا ته است و در این کتاب فضا، اتم باشد و کتابهای مصنفین، فضا ته آوره که چنانکه
و شرت است و در این کتاب فضا، اتم باشد و کتابهای مصنفین، فضا ته آوره که چنانکه
و شرت است و در این کتاب فضا، اتم باشد و کتابهای مصنفین، فضا ته آوره که چنانکه

بعضی را بر این صورت شریف و فخریه شایسته معلوم مرقی است که خلفا و اجداد حضرت م ابرو کسری آن
و دوازده حضرت معارف و دوازده حضرت عثمان ذی النورین و دوازده حضرت علی رضی الله عنه
بی شبهه چنانکه این ترتیب معتبر و معروف است و اخبار معتبره و تواتر مطلق آن در ایران
بیاد شایسته و امارت افتاد و جایز است که مایه کار و وجوه فرائض و در نه فرقه قطع هم
یادشان نباید کردن و اعتقاد و محبت اخص از هیچکدام و درین نباید کردن غیر جمع آن
ما ائمه رساله الله علیه و سلم و ائمه فاطمه و علی و حسن و حسین و علی بن ابی طالب
و مشاجره و مناظره قیامین ایشان ذیشان
زنده صد هزار دم زنده و زنده که سخن کردن از آن کنند چه در حق و چه در غیبه
و یکی که کتب احادیث دیده ام که حضرت م فرموده است هرگاه بحث تپه جز میان
شما از آن پرسش سخن نمکنید و سکوت اختیار نایید یکی آنکه هرگاه بحث اسمائیه
میان آمد شما سکوت نایید دوم آنکه هرگاه بحث تصادق در میان آمد شما سکوت نایید
سیم آنکه هرگاه بحث اصحاب و واقعات و مشاجرات ایشان میان آمد شما سکوت نایید
چهارم آنکه ایشان در نزد بنی اسلام معتقد بوده اند غایت مانع باب محقق هم در کتب
و افکار خواهد بود و از آنرا قریب به هزار عالم انفس و دایره زبان از این بحث دم میزنند

[illegible]

[illegible]

ماتر

تمام میشود و از عبارات همین شارح چنان مفهوم میشود که قدرت خلاف قدرت حسن و قبح
شش ماه چهار روز کم بوده است کذا و جلوا لیسیر و حق محمد مصطفی و ذاک الکتاب

اصل نجه از اصول استایمان

کروید نیست بروی خفت

که آنرا قیامت گویند

روزگار منشا خبر است و دنیا را دیده پس در دنیا افتاده است و آن را زود است هر وقت که نخواهد بود

بر داده است از اشراط عت و علامات قیامت چون ظهور و سرخی آسمان و زلزله حضرت عیسی و غیره

و در حال وادیه افروخته بود و با جوج و براندان اهاب از کرب و دود و غم کمر صاف برین کسب

مردی به پند و ناسیادیم نشناخته معروف و بی سر و بیرون سخنانش از کین به مردم یاد
من محترمانه در حاجی از عدل آن آتش خیزد و غیر اینها چنانکه در بیان امارات ساعت معروف

چنانچه در دعا حدیث نبوی آمده که مهندی موعودی بیرون نیاید الا کبیر بیرون آید و ابر پاره بر سر وی

جای خود را می بیند و لیکن سؤال یا نفع و شیر او را می کند از نه و می زند و اگر در جواب در مانده او را

برای این آواز میسر می شود که آوازی شود و هر چه که در آواز میسر می شود
آواز میسر می شود و هر چه که در آواز میسر می شود

خود را در خضر بر منید و در عذاب و خوف بزرگ قیامت و همچنان با او کرد

و انچه نماند از احوال و فرموده در آردن ارواح در ابدان بار کبریا و بزرگ تمام خلایق

نزه کردن و سکر ریختن. در وقت خرد کردن و قطاع نام اعمال نفس نظای کتاب

آمدن و بدان را از پیش پست یا از طرف چپ پست چپ آمدن و حساب اعمال

یغیر شرین کردار که بنده از این دنیا به دور و نزدیک و اسکار و دهان چه به غیر افکار
و نشانه است و منشاء و معلوم شایسته حق تعالی ای سار کردار که از اینها کرامت اکانتین اطلاع

در وقت سفر قولی به علم خود که در اصطلاح و در آنجا که می خوانید و سبق الکر در دنیا

چه کرده اند یعنی پرسیدند که در این بنام چه نوشته است
تقریباً سه صدوی و پنجاه و پنج نفر از عسکران و حکام وین و حدود آن

خیزن اگر مردی دعا بفرایند و ساکنان ملک تقوی ازین سخننا بهره بردار و بخت
از کوشش و استبراه و استقامت اندانند و تائید برای تو گفته نوشته شد است
بنوش در حال حال و در کمال خود بکوش نیی که بسبب تو چه خطا از کمال میگوید
از موقوفات خدا چنین بین حضرت معین کنانست که کار و تیر و تیغ الناس سخن بر طبق
کار آید و حضرت احدی بنده ملاک غیر عروق است در دل بنده عمو که منظر صادق کنی
افق تیر صد ساله لا سلام و قضا و محض در به باشد بخوارند و در آتش زرخ
در تو بر است نوید چنانکه در اخبار می آید که کمال مستجاب است از اهل ایمان باز روی
در رسید که ای آتش نوری آتش نرو و از آن تو در این خاک از آن مرغ ای در میایی
فروغ از آن تو و سوی از این ای کار و تیری و تنی از آن تو و معین از آن مرغ
ای تو و تنی تو و عید و تلم شفاست از آن تو و اعمار حجت و فیضان بخشش از آن مرغ
ای آتش زرخ معصیت و گناه از آن تو و بنده امید و زلفت و سطر عجب و از آن مرغ
بر لعل سخن روینم سر آن نو که تقیم ملایم محقق و کار بدین و بجز تائید بسبب رستبانت
آتم به به پیشت به باره حق است و بجز بخوان بنده ملا و شایخ حریت در انهم

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

باید داشت و نسخی بماند تا در وقت غیبت در آن بچیند و بعد از آن در آن
انواع است که آن در آن کتاب گفته نوشته شده است همه روی از آن جدا و قلمی است

عبد المصطفى بن عبد الله
الأميراني

[illegible]

و بیان تحقیق خلق حضرت آدم علیه السلام چگونه بعد از موجودات که بعد از ایشان برین از خود آفرینش شده است
و بیان توفیق و تمیز بین احوال ایشان و توفیق و تمیز بین ایشان و بیان آفرین حضرت آدم علیه السلام
و بیان مناسب آنست انشاء الله تعالی بعد از این تفصیل و در هر دو دفعه ذکر خواهم شد

تصحيح لفظ آدم اذ قرأه قواعد واصطلاحات

أهل لغت بر سبیل اختصار

وَأَحْمَدُ مِيفَرْمَايِدُ

[illegible]

وَالْبَقَاءُ الْحَقُّ الْوَاقِعُ فِي تَحْيِيقِ لَهْزَةِ آدَمَ فِي حَاشِيَةِ الْجَلَالِ بْنِ قَهْرٍ آدَمَ أَصْلَهُ الْأَنْفِ مَبْدَأَهُ

[illegible]

تفلیس

فصلیست در بیان اول ما خلق الله

نامیر سید بیان خلقت حضرت آدم علیہ السلام

و بیان کیفیت خلقت آدم و شرح

وَأَحْوَالُهُ فِي الْبَيْتِ الْخَامِ

بوجه اختصار فنقول از کتب تفاسیر

و احادیث و کتب سیر و اخبار

در کتابستان اعلیٰ این بیان نیست که این بیان اولی اطلاق شده می نماید ملا را
در سید و ملا علی که اختلاف است در بیان اختلاف این از این را بخارجا بر می نماید
نوشته و ممکن اختلاف صحیح و ممکن بوده و بر آنات را بعد و قاطع ثابت محقق و صحیح و

میشا شنیدند که در مسجد است این چهار تن را آوردند و در میان ایشان پس از آنکه هر یک را

بيان صمد وخلفته عالم قافوا لما خذوا الله

فصل

مفتی محمد رفیع

بأنواعهم وأقسامهم. یا فرید پس آنکه عالم اجسام و طبقات قنونه اورا پیدا آورد

بيان ترتيب عالم اجسام وخلقها بنابر طرقات

و بر انواع مختلفه چنانکه شرح شد

در کوشش را از خود مثال بر آن آورده است
 دفع ششتری مثال بر شش مرتبه عالم اجسام و خلقت بن طبقات متعدد و مخلوقی آورد
 چنانکه میفرماید مثال بر آب چنانکه که اسد فکادی که از خود گرفته سفید بر آن آورد پس از آن گفته
 بر آن آورد پس از آن گفته که اول با بر کوشش نبات سفید بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش
 گسترش بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش گسترش بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش
 و چون گشت به هم کوشش گسترش بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش گسترش بر آن آورد
 قطره که در نهایت سیاه و کدر با بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش گسترش بر آن آورد
 و از غبار سیاه و این اما بر تیره سیاه و سفید و کدر با بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش
 که از هم فکادی و خوف را باشد به هم کوشش و این اما بر تیره سیاه و سفید و کدر با بر آن آورد
 فکله که از خود بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش گسترش بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش
 مرکز تعارض سیاه و تیره و کدر با بر آن آورد و چون گشت به هم کوشش گسترش بر آن آورد
 و در آن فکله میفرماید که این فکله است و در حقیقت بر آن گشت و کدر و تیره و سیاه و کدر

١٠٠

[illegible]

بر دوون مقام شکر سفید ارجاع به شکر سفید از آن نیستی در دل برادر و علی هذا فیما مضی

همین حرکت در مرتبه مقام خویش بجهت استوار خویش از تنه خود و طاعت و معرفت و سایر امور
و انوار و آفتاب و نور و غیره در میان و طاعت و معرفت و سایر امور

و بقیه دیگر خلعت که در دست و پیر که باشد و در زیارت نیز آنکه خلعت و کت و بقیه سفید و صفای

چنانکه اظہار کردہ در بعض مستخوان دیہہ چمن در قلعہ سفید رخصا است اما در انوان دیہہ
از انوار و مختلف مقام و مرات در صفا و تیر کہ و سفید کہ و در و بسیار در ہر یک از این اجناس

فد و نبات و شکر و غیر آن مشاء در یک در مقام و در آب خوانده شود در هر یک از آنها فایده

و در تحقیق سبب تفاوت نهادن که در دیگر کتب می نمود در اینجا تعامیلاً بیان کرده اند و همچنین
باشد از آنجا که شد مات مغیبه با حبیب بن خدیجه در خانه شکر خانه نیات از نمایه در مخفیانه

برین قیاس با آن جمله بیست و یکم بقیام و برتر آن به این معلوم و محقق شد که هر یک از اینها

کمال و در زمان جزای و ایامه که در کتب کائنات و اساس و مناجات و اصول
پسین و شال و معلوم و در ایامه که در کتب کائنات و اساس و مناجات و اصول

که این نیز دروغ نکند و گاهی آن را هم می بیند پس آن را می کشد و روح پاک می کشد و می کشد

برمان شوی دیگر نمی ماند و عجب با عجب با کرد و کرد با ترک ابد است نیست و همین

اجناس و انواع قسم حيوانات شبه اجناس و انواع قسم نباتات نيت و مجنين نباتات

باجامادات و تبرکات با مفودات و عناصر جبینی دیگر و همچنین اجرام مفلوکه اجرام معلقه و این غایب
از حد و تغیر مرتبه عالم اجسام است که بیشتر نفوذ یافته و فاعل نیز یکسره یا زیادتر از اصل

بدر و دیگران آیند و طایف و زنان و احوال و خفا و صفات سرکی مخالف و مغایر

یکی در این باب که کائنات در این عالم است و برای این فکر و احباب است

نکته نهایه که معروف است با اختلاف تغییر مراتب عالم است و این باین و آنست

و مبین این معنی

و لک شده است صفت از این هفتاد و پنج نوع از غلات

محبت و شوق است بر اندر مثلها گویند که کس آتش عشق قدان سوخت و فلان سوخت
بشهرت و بکرامت آید مآله لازم محبت است و کثافت صفت ذاتیه خاک است چنانچه

در آتش زاده شده در دوزخ زنده است همچو فان بر باد است پس از غمت آتش بنده ظلم و اذیت

و از صف خاک مرصع و خناری آید چون هر در یکجا و جمع شدند و هر صفات از یکدست

رسیدند فظلم و جور بهم رساند چنانکه در این آقا عیضا الامامه علی السکون و الامام

[illegible]

ابو البشر محمد مصطفی علیه السلام ایا انوار روح الله علی الارواح است بل انوار روح الله علی الارواح است

و در اوج بسیار نبات صفت زنده روح متحرکه الله علیه و آله برین آوردند و در اوج اولیا و تنبیه

و در کافران و منافقان بنابه شکر تو اله و ارواح جن و شیاطین و دیو و ابلیس متبیه

و روح در آن وسعت است
قهرش با و هم برابر قیاس روح ملکوتی و تنی و اشمال ایشان گرفته اند اما فیکه ددی را بدو

قهاره موایم الحیف و معاذ آل بشارة روح حیوانی باشد که فرموده اند نه که سینه ها و دندانها
و منشا و غایت دیگر از آنکه امر را بمعانی نباشد که فرموده اند نه که سینه ها و دندانها

و مغرور و غافل است و در کمال جاهل و نادان
در این عالم ایستاده و از آن دروغهای عظیم است تمام قیامت را

در اینجا باز لطیفه‌ای اشاره لایسی روی زنی است که در وقت دروغ تعبیه می‌نموده است

بجارت آورده باشند و آن این است که سابقا قیام که طاعت و نماز و غیره در آنجا

حرارت که دید و کدورت مملکت کماست
در شرح و دلبر و شوهر و عطار پیش فایده شوهرات و کدورت استخوانی است با چنانکه شکر از نبات
که

یکه به کسرت کشف تر شد و باغ نیز بهین قیاس بنی

بدانکه از این مشیت و طاعت از پی این تقاضا نمودن و تائید از اراد عام و بدینجهت بقایا

و جبرخی از اینها در سرزمینهای مختلف و باین جهت

فایده این جمله را در علم احوال آنکه کان الله اعلم بالصواب
از این صفات بشری ظاهر احوال وی گردید واقعی این بار بقرت و قدرت و شرف و علو و جلال
که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال
بدرست و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال
و استعداد و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال
بقوت و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال
برداشت چنانکه از هر عالم و در عالم جلال و نفوذ دارد هم آت محبت و بندگی و مهر
و حال از هر عالم و در عالم جلال و نفوذ دارد هم آت محبت و بندگی و مهر
چون قبول و بدوش جان بکمال آسان کند که این آسان خاله هم قوت استعداد عالم را دارد
و هم قوت استعداد عالم خلق هم صفه در از هر عالمی که برسانند و هم از هر عالمی که برسانند
از محبت در هر عالمی که برسانند و هم از هر عالمی که برسانند و هم از هر عالمی که برسانند
آسان بارانست توانست کشید و هم از هر عالمی که برسانند و هم از هر عالمی که برسانند
آت در میان شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال
و محبت و شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال که در شرف و قدرت و علو و جلال

و علم و خبر و رضا باشد که در میان آن و انس و عالم شود و بی غلبه مقامات و منازل و رفعت و ولایت و کبر
در مراتب حقیقت شباهت عارفان و خواص و اولیاء و کرام از مشوق و ذوق و افاضان و پیران است

فنا و بقا و دار و ادوات طریق نماید کشف آن پس بگویند که در خفاست در موضع موجود است
یعنی چیزی که در خفاست از آن خبر ندارد و خود آن شخص از وی خبر ندارد و علم کبر در امور غیبی که در کمال
باید بود که آن شخص در وی باشد اما اگر خواهد که خفا را بصفت سیاه کرد و وی کون دانست که ظاهر است
بکمال صورت آن ظاهر و بدان معلوم شود و معنی آنست که سیاه در کمال خفاست و آنست که در کمال
جست و خیز برین خفایس باید کون مشاؤون در موضع خفاست و بنده که آنرا ظاهر بود که آن مشاؤون
سیاه است از آنکه میگویند که خفاست و بنده که وی بکمال رسد و از باب که بعد از غفلت است
تلقی دارند تا در موضع خفاست بنده که در کمال رسد و یکی از راه اربعه در موضع خفاست است
و چون بدین کون تلقی با خاک شدت تمام خفاست و بنده که در کمال ایشان هرگز بانه خفاست و علم کبر
درستی را دانند که نباشد تا مشهور بگویند که **سؤال مفید دوم**
از کسی پرسید که که و خفاست و بعد از آنکه در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت
تجسیم بود و خفاست که در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت
آن شخص را در وی ظاهر نماید و خفاست که در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت
و بنده که در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت و بعد از آنکه در کمال غفلت

[illegible]

کتابخانه و کتابخانه‌های خوش و در میان چهار کتاب است که این در این کتاب است و این کتاب است
کتاب و این کتاب است که در این کتاب است و این کتاب است که در این کتاب است
در مقام صفت محبت متبادله که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
نکنند و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
کتابخانه و کتابخانه‌های خوش و در میان چهار کتاب است که این در این کتاب است و این کتاب است

عالم جسمان کسب شتری آرا را در فرقه است و مقصود از این بیانات مربوط آن بود که گفتیم
اول ما خلق الله عز وجل می ساختند و اول روح مبارک را در او نهادند و در او در مصلحت
برده اند و جسم نو را که از ترشع نور مبارک او که در حقیقت چنانست که گفته اند

تقریر فی بیان
محمد کا راجہ سہریت
یہ اثر ایش نام از نقشبست
مختصر از ان بیانات مفصلہ در مہد ايجاد
انواع و اقسام مختلفہ عوالم علی سفلہ
و طالعہ غماز رفیعہ بیان عالم امر عالم
خلق مہد

بلانکه چاهه میده عام روح دیر تیرجی قهره اولمیشلم بودیت بعدو عام ملکوت
عقل قلمینه لاق عیلمس اولماخلق اولم اعلی دعویت بعض جهان رکوبه پنجاه
ظاهره عام مله حرد و درخصت ملکوت پرهنز راجا پنجاه که پنهنز رواج برود و پنجاه
چاهه پیرا حقیقه قوی اعلی لایست چاهه میده بید ملکوت ملکوشی بالیه ترجیحی
پنجاه پنجه موجودت ملکوت خوقامیت و کوه خوالا نبارت پاک به شریعتی جهان قوت لای
دکلویت پرهنز ساسه پنجاه چاهه میده اولم بری ملکوت اولم اولم و لایست ملکوت اسکان

فَعَلَّ اللَّهُ فَرْجَ جَلَالِهِ بِأَعْلَى بِلَادِ أَمْنَعِ وَبِلَادِ أَيْفٍ وَبِلَادِ عَاقِبٍ بِمَكْرٍ وَكَيْسٍ فِي شَهْرِ مَكْرِ
وَلَا يَحِلُّ لِلَّهِ الظُّلْمُ بَعْضُهُ كَرِيمٌ رَحِيمٌ شَهِدَ أَعْمَادُ دَارِهِ لِمَا حَلَّى اللَّهُ فَرْجَهُ وَدَوَّرَ رُفْيَ
مِيَانِ أَيْمَانِهِ ثَابِتَةً مُخَفَّرَةً رَافِعَةً حَتَّى دَرَأَتْ كَيْدَ كُتَيْبٍ أَمْرٍ مَرِيشٍ مَجْمُوعٍ أَيْفٍ كَمَا قَوْلُ نَوْزِ مَرِي
سَعْدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَلَفَتْ شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَعَدَّ خَافَاتُ يَحْيَى دُونَ مَخْلُوعَةِ أَعْمَادٍ عَقْلُ لَدَا
وَأَوَّلُ مَخْلُوعَةٍ أَرَا حَاجِمٌ قَلَمٌ بُوْدَةٌ بِأَخُو كُتَيْبٍ أَوَّلُ مَقُولِ الْفَعْلِ بِتَمَّ حَقُّ لَدَا وَفِي أَوَّلِ الْفَرْجِ
أَمْرٌ مَجْمُوعٌ بِقَابِلٍ وَأَوَّلُ بَارِي الطَّاعَةِ وَنَوْزِ رَافِعَةٍ حَتَّى بَعَاثَ بِلَعْلُومِ وَمَعَارِفِ دَلِيلِهِ وَبِأَعْلَى
وَكِرَامَتِهِ أَيْسَاءُ الْفُتُوخِ شَرِيفَةٍ وَأَوَّلُ أَفْعَامِ الْفَعْلِ بِتَمَّ كَيْدَ كُتَيْبٍ رَافِعَةٍ بِأَعْلَى
مِنْ أَوَّلِ الْإِلَهِاءِ دَرَجَةِ مَخْلُوعَةٍ كَرْدِ وَأَوَّلُ نَوْزِ مَجْرُوفَةٍ حَتَّى تَلَفَتْ شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ
وَأَوَّلُ حَقِّ بَرَانَدِهِ كَيْدَ كُتَيْبٍ رَافِعَةٍ حَتَّى بَعَاثَ بِلَعْلُومِ وَمَعَارِفِ دَلِيلِهِ وَبِأَعْلَى
شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ
تَقَعُّضٌ وَرَقْعٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ
وَمَاهِدُ كَيْدِ الْإِلَهِاءِ الْعَمَّةِ دَرَجَةِ مَخْلُوعَةٍ حَتَّى تَلَفَتْ شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ
كَلَامَاتٍ وَفِي حَقِّ مَجْمُوعِهِ حَتَّى تَلَفَتْ شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ
بِلَا نَدَاةٍ بِمَجْمُوعِهِ حَتَّى تَلَفَتْ شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ
أَوَّلُ مَخْلُوعَةٍ لِلَّهِ الظُّلْمُ حَتَّى تَلَفَتْ شَدِيدٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ وَنَقِصَ قَلَمٌ

عشر را با نصف که در غایب و احادیث مذکور است و حد و عرض از ضایق و حایق و اگر کمترند
پیش از غایب و اشرف و اشرف ملائکه کند و در کشف آورده که می بماند و تعالی می
جمع فرستد تا می نماید تا هم که نام از روی تعظیم و اجلال و احترام و اگر کم بر حد و عرض سلام کنند
و من خوله و آنکه که اگر در عرض مجیدند که اگر در میان که می گویند که آن و در شرف را
لو آفین گویند و ایشان تعداد نیز از نصف می باشد که در عرض را در میان گرفته اند و بهیچ
حد و بیش نیست می گویند و بهیچ کمتر از شایسته و تعظیم و احترام ایشان را یعنی دوام از همه
لا یقتضی نصیر را دارند و در حد و عرض در غایب و احادیث و کتب معتبره آمده این
مذکور و عورت و در بعضی کتب و تفاسیر و احادیث
از ابن عباس فرموده است که هر که تا از در بر و طقت آید بریزد که می باید و تمام بود
و آن قبل که حق تعالی از آنرا نور آفرید و عیون آن را قصد سال راه و عرف آن پس راه و راه

پس چون قلم آنصفت که در روایت این محاسن رتبه از عتدایان شده آفریده باو خطاب از روی
که نویسی قلم عرض کرد چه نویسم ای پروردگار من قلمی بنویس آنچه در علم من مقدر است در حق مخلوقات
تا روز قیامت پس قلم بر لوح جابر گشت با آنچه بخواهر شده بود ای پاکان عالم که ای ابراهیم الصلی
صفت لوح

مجلس در صف عرش عظیم
میفرد مایه
فالان و هواری العرش

و بجمله اوصاف عرش و شرح خفا و بزرگی آن و عظمت مقدار شرف و اوجانجامانست مقام
ایز و عزایر بداندند که در تفسیر خوب در بیان گفته در سوره العرش العظیم میفرماید
یعنی عرش صاحب عرش بزرگ و صفت بزرگی او و هیچ کس نداند که در خفاست عا که در آیه آفریده است
یعنی ملک غیبت یا غیبی و عا مطلق و مطلق گویند و این امر است بمثل قدرت الهی
و قوت زیاد و بزرگی و عظمت و این مخالفت و مخالفت و میانی گفته که عرش
بزرگ است و بزرگی آن همه اسامی و عظمت و بزرگات جلال و عظمت که است و همچنین
در تفسیر و اما در آیه که هر هزار گن دارد و بر دایره دیگر سیصد هزار قاعده دارد و از قاعده
قاعده دیگر سیصد هزار ساله است و جمیع غفلات شرفات و ارکان و قوام و قواعد و
مهور و لایحه و هر یک صافین و زمین در آنجا بزرگ ایشانند و شرح بزرگی اینها و عا که لایحه
و در بعضی و آید که صافین و عا قات بسیار است که بر عرش و مطلق است که در خفاست عا
و زمین در تفسیر آیه شریفه الذین یهللون العرش سیفرماید آنکه بر عرش

مختصری در صفات لوح
که مشهور است به لوح المحفوظ
میف برآمد

[illegible]

و در کشی نه و درین باز استاده یافته ایلمس جایت و در شادانرا ازین قاعله درخواست فهم التماس
و مسؤل اورا اجابت فرموده هر وی با جمعی از ملائکه برین آمده و قیوم از ملائکه و مقبولان بنیاجان
خجسته اوقیام فهم پس ایلمس که سوگرم بغیر این بعضی از صحنه او عابدین ایشان که سوگرم بود
بمسلوب بن ملات برسات نزد اکابر و واعظان ازین قاعله دستاویز را بنویسند و بتایع الحکام
شرعت و عادت حق تعالی دعوت نماید رسول موجب فرموده که بقوم رعایت عیسان و خدا
و نه بکلی رسول اقص فرموده و ایلمس از این نصیحت خافید و چون مدت غیبت رسول استوار داشت
ایلمس درین زمانه سوگرم بن خود را وی مامور فرموده که غلامه سوگرم ایلمس متعاقب ایشان و در انرا
میفرستد و با ایشان را بقیمت رسانید تا آخر الامر یوسف بن یوسف را رسانید
پس او با قوم حاکمات نمود و کفر و فساد را در کافه و فساد کردند و
بلایای ایلمس ازینک نماند که کینه ترا جعت خود و سوگرم و امر ازین بعد و ان فهم غریز
معرفی داشت و در هر فرصت از حق تعالی با خود را میگوید که چه و قاعله آن قوم ستادت و انرا
ایشان را بقیمت رسانید با بقیمت آید ایشان را در جزای خود و بار او و غیر متورق و کینه
و خود را بر کرم و سلطنت و درایت و لوائف بازماند ایشان استقلال یافته و اوای سلطنت بر او
و دعوی آنها و انوار اهلیم آغاز کرد و پیش خود نیست که که از غایت قاعله بعضی دیگر را حکومت تفویض
فرماید و در مقام انا و اضع و آید چه خود را در کمال تقرب و کمال و در نظیر و وحید و صمد

و بهر کس از ارم خلافت و حکومت از خود شایسته تر میماند آری بخارج خود و کمر و پندار
و خود دین و خود روی کاخ و باغ از او رمانده که هر زمین بود که هر آسان نوبی و که هر کس از اوقات
بویست و اوقات شیطانه و خجالت فغانه در مجالس خاص و عینیت و انصافیت خود بدین خودی
و خود را می نمودی و بر تن خود و بر این اقامت می نمودی و نفس کشی خود را هر روز بر یکبار
مجموعه دادی و در شان این احوال روزی از وقت کتابت شده لوح محفوظ فرستاده و از هر جهت
دلش آمان بخود و ظاهر این نشان غرض و نیت از این ان نفس محمد بن ابی سفار نمودی که غرض
خدا واقع امروز در لوح خیالی یافتیم که مغرب یکی از وقتان درگاه صراط و لدن ابدی که خدا خواهد
و در هر یک از این احوال که در این احوال یافتیم که مغرب یکی از وقتان درگاه صراط و لدن ابدی که خدا خواهد
و در هر یک از این احوال که در این احوال یافتیم که مغرب یکی از وقتان درگاه صراط و لدن ابدی که خدا خواهد

که بعضی از کارها بر طرفیت و فهمیده از زمانه از نظر طب شیخی ننشاید که در شهرت افتخار خود
و بعدد حافظه و سخن بیفتند و دیگر کوششی بر خود نمید که بسیار کس را برایش شیخی و بزرگوار آورده اند
و آن حال او را منظور داشته اند و گشتی خان قیدم و بزرگان طایفه مستقیم بهین از بزرگان و سلاج
فغانه از آن و ترسان بهر علم و در نورف غلات الاقدام این راه ساعتی و لحظه فایده نفع لزم
و دمی یا سودی که بعد از این راه خرابه را خواسته باشند و می یابند سخن آنست که و ندانند
این تغییر که پس تهره الغریز و قوت و قوه با را از بدینست میگوید کسی که لغز بر بری و شوکت
باین راه در آید باید بخشد و از جان بید که گوید اگر کسی از بر و در محیط اخلاقی متصل از غریز
ترسان و از زن و هر سالان باشد پس اگر کسی در قوتش العیس نائل گشت علم که عاجز است و خوف
و عقل غیبه نیست است بر سر مطلب و یوم بود از آنکه واقعات مرقوم بآن تفصیل که در گذشت
در دنیا گذشت مغفرت آن حال و احوال ندانم حکمت ادای آن جامع است و از غرض خلیفه
کوشش جهانیان رسیده و مظهر کوشش خلافت حضرت ابوالبشر آرد معنی هر دو عالم را گفته
لاهم از استایل این سخن و ظهور و آواز از این خبر جدید الاثر تا بهج اوصاف و سید و شرات اخلاق بود
و در زیر از باطن پدید آمدن سر زده اندیشیده که میگوید شخصی از افغان عنوانی کرد و در شرح فضیل جوید
چه کارکن کشف و ظلمت و آتش لطیف و نورانی است و پیوسته نور و خلعت شرف و فضیلت دارد
و در یک غیر اعمال آنرا بوجه فعال می یابان قیاس کرده یا از ترمیز معلوم از معنی گفته قبضه قیاس

من بعد فيها وسفك الدماء وخنس الجراح وفقدت لك وقوق لم يعلم قدوم ودينت
كأنه غداً كنه آدم قد سر الله وخرولات حقاني فاما خواهر بود به بخت و در ایشانی زانو
افق اعلم مالا تعلمون ورا که کارهای تو باشد منتهی بفرز گشته مقام اعذار و تنفیر بر آید
و قالوا سبحانك لا اعلم الا ما علمتنا الله اننا العليم حكيم و در کتاب و قصه از کتاب که
صاحب بن اصفیاء در ده کتاب بدو الخلق و دره ام که چون حق را به بلائیکه استغلاب فرموده
افق اعلم مالا تعلمون از راه غیب و جرات بزرگ داشته کنی کردن و چرخ را تا بران نمودند
پس رفتند که اگر کسی طواف میگرداند و بگوید اللهم انی استغفرك و تعفی عني و انی
الضعیف چون ازاده حق را بقدرات خود آدم و آدم و ارتقاء آیات خلاق و اور ظاهر عالم متعلق
جبریه و مادیه که در آن بین نیست تا که برادر و دیار و بر جبریه و خوار است
و عباد باید گفت که این خلیف بر حق است و در او کینه دارد و اجفرت
و جلا بر سر به بخت و اعتبار که در به سفلی قول نمیدانم از رحمت حق ایمی بشوم ترسم
و حق تعالی سانه که در آن اجفرت و جبریه و خوار شده و درم چرخ بر لایه و تنفیر و خوار
تا که تو که در حضرت حق بازگشت و در جلال و تنفیر خاک را بر خاک پی و فان بیکار آمد که
خبر و کار بار او نیز باید و طریقی به جبریه است یعنی برگشتن خاک پس از خیر مرشد او نیز باید
پس بر هر چه و به جبریه و در و کینه بدست اجفرت داده او نیز بازگشت پس بر هر چه از مرشد

[illegible]

حضرت حق تعالی جل جلاله این افراد را که شایسته بودند و میخواستند از ایشان بگویند عزت و شرفی
میورزد و هر دو میبختند شکرند و از آن حضرت کار ساز عیسی و کبریا و حضرت عزت با همه
خدا و تعالی و بی نیاز از کار عزت بگویند بوی بردارند و نزد محبت و تقرب با وی میبازند
از طرف نظر نوعی و شرک و سباحت نمود یکبار از سوی طریقه دین سر به بکسر میبازند
نهادند که کوشش و تلاش بود تا بگویند که آنچه ما را تعلیم شد آنچه ما را تعلیم شد آنچه ما را تعلیم شد
که ما را این شرف خاک چه خاک است و شرف خاک را از این چه کار سازند شایسته و در
شماره کار با حق تعالی است مستغنیان و معذایر و تفسیر از امر از کایان و امان غنی چه خبر
سلاطین را از حقوق و عداوت ملائکان چه جاشی شمارد که بگذرد مگر گنبدی تا حق تعالی شرف خاک
و حق تعالی و ملائک از هر عزت او و از این آنگاه تر هر قدر تا منزه و عینیه و باطنی نفسان
در آن شاهه و نبایه اول نفس آن باشد و همه را سجده او باید کرد القصه چه چون آن
آنها خاک در آن که وظایف قرار یافت سالها فراوان از آنجا محبت و کرم و غایت ازین
باران رحمت و لطف بر وی باریان گرفت چنانکه بعضی این باریان رحمت را چهل روز
و بعضی پیمبر سال عتبه به باران چند روز دیگر از باران فرود و هم باران غزن بر وی بارید
و بعضی تحت العرش نقیال که بحر اعران و از نیل است که در آن سوی به غنم و غنم و غنم و غنم
و در عرش نقیال کرده که در بحر آمده است که بجهت آدم تا پیمبر را که بر وی زمین افتاده بود و باران

حق قیام فرمود چندان ابراهیم و یار و رفقا را بر ایشان بکار کرد که بسبب شدت آن
بدشمنی و جدالت تو نیز دارند و با جماعه ایشان در میان گفت و یارستانه در میان
بعضی باشند که ابراهیم را نکند و محقق تر بفرموده فرمود هرگاه چنین باشند نیز از وسط و سب
دند و برکت حق را نشناسند و عرفاء و مشایخ طریق را در امور امور میگویند
و میگویند که مکتوبه و فتنه جمیع خاله کسی فتنه های بلند
و لطیفه های آرم چند است
مکتوبه فرمود که اول شرفه نام دارد و این بگویند چندین
سوال متبک کنش میخوانند و اولاب و زار میگرد و نیاز و عوده آقا میخواند و هر بار بعشوه و سحر
زنجی میگردانند و عود جلوه میداد و چون بدوی نه در داده و بعد که چون تو پس را اختیار کرده
و هستی و پند را را پاکدشته با تمام غایات غیبت و بلندی و دیم و چون نوشتی و سوجودی را
خدا خواسته با زنجاری برتری و آریا و زینت و دیم و چون طالب ذلت و شکستگی و خوری
شدی از غیبت معلوم حقیر عزت آمدی و شمول غایت و لطف بارگاه احدیت گردیدی
آنکس است که بر این است که از تو بگو و جرات فرمود تو شوی و مورد رضا و تقرب و رحمت و شادمانی
ایزدی کردی از تو هر چه از امور نماینده و از تو خواسته و از تو خواسته و از تو خواسته و از تو خواسته
و بر برادر علی رب شرف و فضیلت و کرامت عطا کنند بنا بر آن مراتب غلبه که خاک را
چکلی و که از غیبتی شگفت حیرت بدند که بر آن گرفت که آیا این چه مرتبت از خاک صیوف

انموده آن مراد بود بجزایان باز و آنچه یکسان بر فرج و نشاط و نشاط بر زبان آمده
 فلذلك لا تكونت الهمة الغيرة في اولاده وصير عابثها الى الفرح والسرور كما قيل في الاغصان
 لا تبعد كاشدة فرحها ولا بعدا لقم فرحها وبعدا لغير يسرها ودر بعض روایات آمده که باین
 زبان فرج باز و یک سال بهرست پس از آن حق تعالی به قدرت خود تخفیف است آدم فرمود و هر چه
 خواست و هر چه لازم بود و هر چه بختبها مقتضی در او اضافی اظهار شد و الباطنی در او کمال
 آتی با تمام درج و جسامه و الابدان من الاعمال و الان اعدیان و الحاسره انکم ما کلف و ما شئ
 العقول العترة اهل النار و بهجت و طبعیت و طینت و می تحرر و مفر ساخت گویند اول
 طین بود و باز در تمام سنون لیکن اولی است متفق شده بر آن مصلح است یعنی آنکه
 چون دست بر آن زد و از آن آدمی گویند غالب آدم از زمین است متفق گفته متصور
 پس از مدت آن حضرت شد و مدت پانزده روز در بهر مصلح است آنکه در طین فاده بود
 و در شش ماه روی نکرده سیفند و بعد از آن روز و بهر تیز افزوده نموده است این آنحضرت که
 در خلافت بودی تخفیف خواهد فرمود و در این مدت چهل سال حق تعالی در مظهر جماعت از قرآن گفت
 عیب که هر یک که طیف و جبر و کبر و کبر و غیره در او تعبیه می نمود تا هر چه از انظار قرآن گفتواری
 و لایات بشریه و قضایات ساینه بر او بار کرد و آدم و محمد فرمود و در آن کل در تعبیه ساخت
 تا از هر جهت و دغای در او رسد و حکمت از هر یک که میگفت تا در کل نکرده در دل گویند

و صبر و ثبات و قرار و قناعت و ذلت و تقاضا و شکست و خوارى و نیاز و تواضع و ذوق و فدا
و قهار و قیست و انزلیات این صفات بود که سبب قبول آدم و سبب توبه و یکتا و درج
آن آینه جات و مرتبه فضایل و عنوان مغفرت و رحمت و طغفاء و امتداد چشمه باران
و از سایه بود مبارک او باس که است و نصیحت را پیرایه و جو و تعلیق و فیروز بود و در شرف خیزم و عالم
جسم نداشتند و او را بولش لقب کردند و از اس او چیده بر آن نفوس بسیار و در بسیار
و ایتمه و علماء و مشایخ و پارسایان و زاهدان و متقیان و یحسان و مؤمنان و اهل ایمان و ایمان
و پارسایان و پدید آورنده تاجاد و خود مبارک حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی علیه السلام و
و از اس او است و تکیه او در جمیع کارها و احوال و طریق و طبع و طاهر او در همه کارها و تکیه
بعد از سبط و بطین آنکه هر کار از صلابت کرد و در احوال طاهر و مجتهد و تمام خوش
میوست و دیگر که خود و دیگر که دید این است که امر و در بخواند و تکیه او بر این است که
روشن از نور جمال و جلال بعثت و هدایت او است و تمام آفاق پر از آواز آوازه سلطنت و شکست او
پس این همه فیوضات عمده و فواید نامشمار از رحمت صفات و نوید نیک بود که آدم را از آن آفریدند و
آدم چون از آن سرش و احوال و تمام با عذاب پوشش و طیش و حرارت و ثمرات و بدت و بدت

و سولت و جلاوت و بیست و هشتاد و نه بار و در کفر و فحش و فساد و طغیان و غیاد
و ارتعاج و صعود و نظراب و در اُت و جبارت و عجلت و قهر و بغض و افاق
و دوری و نزدیکی و دوستی است و از این اثرات این صفات بود که بخواهی این
و بپرت و در میان و کثرت او است و او بپرت و از صفات کردید
و بپرت کردید و از این صفات است که بپرت کردید و از این صفات
پخته در قرآن قیاس از ارفاد و عداوت و در اینجا تر میست
نمی قاضع الله رضعه و هم تکتب و رضعه بر طایبان کنونی یکد و صفت قاضع
نخسین خاک و فایانیت و صفت کبر خفیه آتش و آتشیان شبیه دوم
آتش خفیه آتش در سبب است و آتش در آتش در سبب است که خاک او
مکش فاعل است و متولی است که آتش در دی بود سیوم که آتش در هر
بغ و آتش است و آتش خاک چهارم که خاک است و فایانیت
آتش آتش است و آتش است و آتش است و آتش است و آتش است
و جمع و سیام و سیام است و آتش سبب تلف و فایانیت و جمع است

[illegible]

فرغ است فاشی از بیان سابقه در بیان خلق
آدم و خلق حواء از ضلع اساموی
و مقام اسایش ایشان در بهشت
و اطعام و شرب و لذت و بهشت
و احوال ایشان بعد از آن

و مقام ایشان در مجتهد است
در خلافت حضرت خواجه الزمعه از شیخ ابی

و نیز برای پادشاه و چو کار در پای تو خاک گشت
من را ز جگر تو زهر خنده ام و زهر خنده تو در دلم

تاریخ ۱۲۸۵/۱۲/۱۲

ذکر سبب از آن است

والارفعهم والوازم

و کلاس تمامه اوقاف بخانه الاسلام علیکامحمدی در کوفه و در خطبه نفاذ و در
و علماء را در مادی و معنای و در انحصار و در بعضی روایت آمده

در نفیسم و ندای آن بیرون خاک کرد و شمارا کبریا کرامت رسانده از تنیخ نو بخوان ^{کسفت}
و از این سخن که گذشت و کرامت شریف آرد و از آتش شدن انسخه لول فیه ده خاطر

کعب بر کسی و نه شایسته گفت بلی یارب از آنجست که کعب چون میفرمود مردم و حفظ وصیت
و نه تیر و انهم از جبارت بپس بر آن خواه که مولات و می تو مردم پس و او از انهم بضرورت
گفت یارب که دهان این است که او بر صر ق نام و او در ابراهیم و دیگر که اند و الا که می
نار و دیگر مردم پس فری هم تغییر صورت را صادر شد این است بشم و سینه نین می خواند و دندار را ناک
تو که بعد و دیگر از عادت با می آوریم می دیگر از خود خالی و در تنه را با عده که بپس برت و غیره
است بهر و طایف از این است بهر برت یافته او از راه و ختم و دوا را بچند در دست گرفته و بعضی
دور دست و شوکران و دست بران برین است و بعضی عقل و دین و از غیر که همه انقضای و العیوبات
و آدم را خارج نیست و در غایت نیم و انداخت آن و میو او بر زمین و خود را ناله می حق و از غیر ناله
معا بعد نقصا و مصیبه و افه و الرجاء الا انهم کما که بداند و مدق و انقضای و الاحادیث
و کشایسته کما انهم ابطوا بکم بعضی بعد بر مجموع این و افه از ما و دوا و آدم و دوا
همی از این جهان کفیف منازل و دوا و انقضای و نقل است

و حصاد آن دواست آن تا اگر کردن تا غیر سابق زمان بخت آنوقت و علماء را خبر
 آدم و توقف و در جهشت احوال مختلفه است
 منقول است که آدم از هنگام عصر ال غروب آفتاب از درهای آسمان در بهشت بهشت
 میزد بعضی باندای آسمان گویند که غیر در آسمان است و چون آسمان
 بهر آن چنان زمین آمد بهشت آن و فراق تو را غصه مفارقت از بهشت گرفتار
 لایسا ماند و خشت و خوف آتش که دید و داد و دوا اندک اندک زیاد کردید و هر چه هست
 که چه شیراز و طعام و مشروب خورد و در بهشت سال و دروایی بسیار کردید و زاری
 و غمزدنایت و استغفار بود از حق تا به جوق استیلاکات ملهم که که الله الاوقات
 میخواست که گفت من الظالمین و در دروایی دیگر از ادوات و تجارب است اینست
 و اول الاوقات بجا نماند و بعد از آنکه سیه او غلبه نفسی ظاهر کرد و در حق
 آنکه انست و هم از اهل حق
 حضرت آدم چندین وقت در سجده افتاد بود و باز در سجده حضرت یونس علی بنی ناسه
 و وی گفتن استقامت ملهم بود مشغول بود تا روزی ساق عرش را دید که بر وی نوشته است
 لا اله الا الله محمد رساله الله بر آدم مناجات کرد که فرمایا بقی ذات بیکار خود و بقی

و با کمالی از بهشت آسمان او را منحرف اندر خود بخشید که آن هم اگر چنانچه یکی از شیطان را که آن
نزدیک آسمان نشسته از بر شنیدن عظمی که بر آینه او از جناب قیوس سوخته و ملاک گردانده و
چنانکه می توان در آن حمید از احراق آتش او ملاک آتش خیر داده است که با یکبارگی گردیده
و این را زاده بالادیک که جمع آمده آنکه زید آسمان نشسته و پنجاه طایفه را نشسته نگاه دارد
برین آوردند و بان سخنان مردمان ازین عهد پس حق تعالی را دفع آتش شهاب را بنده فرستاد
پیر آفرین آتش برایشان نازل فرمود چنانچه شهاب را در آتش شهاب ایشان رسد یکی از
بن آدم را از آتش هم بکارت آن شهاب سوخته و بر او خواهند شد و عداوت بر این قیامت
میان ابلیس و افراد آدمی در میان مار و حیوان نهان عداوت فخر را بر آید است که آن

المشأن الآخر الحمد
روایات علماء محققین آورده اند که چون آدم بر زمین موطوع می شد که دم و نعلان میزد
و رانگی می پست و در آن وقت که در آن زمان نزل می نمود و او را تعلیم می دادند
و بقبضه می گرفتند و با خود می بردند و او را تعلیم می دادند

این ناچیز صلی الله علیه و سلم که در ایام خود مقرون نمک ناه و ناه از ما می شنود و از برین
در کدو از حضرت جبرئیل و شریعت حق بوی داد که بوی ناهات و توکل عجیب من
حق المصلح صلی الله علیه و سلم توبه او را قبول کردم و او را عفو کردم و از وی عفو کردم
الفصل حضرت آدم زرشادمانی شده و خاک و شادمان گشت
از از شایسته انصاف و محبت ناهانان خود باز در غلط خود لال و خوف و شرم
و خوف از زشت و فحش و غلغله ناهانان خود و ناهانان جبرئیل و از تمام
و اطاعت امر آری و اجتناب از ناهانان شورت نمک ناهانان که تقدیم آن زشت و غلغله
و از ناهانان و جود وی از ناهانان پس مقام این حال ناهانان
بر ناهانان و تعب ناهانان پس آدم عازم ساختن آن شده و بحاجت جبرئیل من از کوه
مراغیب رود نشسته و بخت هوس فکار وین و بیابانها و محله آورده و میان
مرزین و قدم با یک و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان
پس چون ناهانان و ناهانان رسیدند و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان
و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان
که چند ناهانان باقی ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان و ناهانان

و میس یکی بخندید بلا توقفه که رها شد نه آدم را نیز بگویند که مشر و متعبه و مخد
یعنی حق که قامت او را کوتاه تر داشت که رسید و بر سخن مخالف حدیث آن
که بهرین روایت که هر است از حضرت رسول خدا که ولم دی فرم است
عَلَى اللَّهِ أَدَمُ عَلَى صِدْرِهِ وَلَوْلَا سِتْرُ اللَّهِ مَا وَشَرَّ مِنْ حِدْثِ الرَّاقِلِ هُت
بعضی احادیث و در بعضی نسخه ها در از راجع آدم است یعنی بانی است از اعی
که حالا در زبان من آن است تعارف است تا بهر تو را در راجع نسخه و از اعلم

در اینجا آفات کو و عبارات آتش و توبه اش که اقامه نمود و شیطان باو گفت
که هیچ میدانه که آتش از قربان تو اخراج خواهد و قربان مایه رفتی قبول نموده گفت
شیطان گفت خوب تر آنکه برادرت بنابر آن توبه کردی در خلوت است ایضا آدم
آتش را می پرستید و عبادت میکرد و سوزن را بر آید بود بر قایم است او بعد
و در اینجا عبادت آتش نمودن بعد و او در دوزخ است بسیار در زمین پرستیده
و جبری ایشان با آتش نزارید و آلات نمود و عصب و صل و شرب خمر و زنا و خوا
و امثال اینها اقدام نمود و قدرت کبیر را فرشته شدن کبیر و رفتن قایم بر کاتب حق
بازر آنکه حق از حضرت شیث را با آدم از زن داشت چنانکه قصه آن مشهور است

نقل است که آدم بحسب خود که هر ساله مکه منوره می رفت و سالک حج را بجا آورد
تا بعد از سه روز حج فارغ شده و پس کوه عرفات که از او ادعی نعمان گویند بخواب

حق قدرت اور ایزد ایزم الاقرن ارجل و بجو غایرنا اور دجیسایرین و یسار آدم
نصف صفر داور لزم افروز و ب و د و ا لزم الماش رخصا کید و ام درجات مقام
یقظ اور چون بدست راست خود نظر کرد اشخاص نورانی و پاکیزه

معارف ایچله شایسته کسیه که هسول اؤف الحقه طلاله و چون ایست
چی خود نگاه کرد صفوة و عصمة الی ویر و ثناء و تحمید و ثناء و سیفیت نه
اصحاب شال اند و مردمان از رحمت حقند و اینج شایسته کسیه که هسول اؤف الحقه طلاله

[illegible]

بهر سینه که در عین خدمت کفایت کند
 یارب انعم من بخله و برادران
 و جات را و در خدمت و چون بجز
 و در خدمت و جات را و در خدمت

[illegible]

خوش نغمه باد از بانجایم یاکین به عیار صاغیده که غنچه صبر بیاد می نویسم و بی نغمه باد

ایضاً الحیف السب مفید و مشتق بر نبات
عرفانیست عرفاء حقیقت و مشایخ طریقت ^{تقدم}
دیوان نیم طین آدم و تشبیه کردن وجود
آدم بعالی دیگر و بیان رموز و اسرار
مرد عارف و مکتوب در نیمه آدم
باصطلاح عرفاء و اهل طریقت

قدس التماسهم العلية
 ايضا العلية ايت الزمان من بعد وانه شهور كانت عديده وخواصي
 وحموي بكمالات بنات شيخ خرافت دريان توحيث حضرت آدم عليه السلام ورويه
 بعوام ديك دريان نوحه ودر سر ابرو دعه وكنونه در تخير وجود آدم بطريق اشاره ودر
 بدانكه اى طالب الحقيقه آدم در آب وگل شيخ شيرى در كتابش بنو نوحه

سیکف شاد و کس نکند در دل غم و در دل صدمه بردارید و از زل کوبید و از زل جوبید
 پس چون نوبت بهر دل رسید عالم مکی صاحب کشته و در کبابید و در کباب کوبید و در کباب کوبید
 باب حیات ابدی چشمه لای سردی برشته و آب تاب نظر سیمه و شفت ابرش برشته
 ز نوبت خیزل آدم صبر نرسد آه که سیمه و شفت هزار ابرش باد و دریا نکند
 ابرش شقی کینه شد پس چون سیمه و شفت هزار ابرش شقی شقی سیمه
 شفت نکند و آری کینه ز دست و سیمه هزار سعادت و رحمت پس چون کار دل
 و کس کوبید و از زل این نفس نرسد آه که از لطف فانان پنهان داشته کینه ز دست
 و خرابه داری تر بخند و می خوش گذشت لاجرم از ادا دلت آدم نهانده و انوار کس
 و ملکوت محترم و درم و قهر و بخت پس هیچ موجودی را از عالم موجوده شایسته خوانداری
 و تحقیق مات داری آن زانکه خبر که حضرت اهریت نبات کیان خود خواند از آن بجه
 و بر پروانه و بال و چرخ و شاد و آه و عجب تو از این آت که بنده نه از کس
 لطف و ممانعت و عیانت به علت انیت بر زبان و در آدم تو غیبت و شهادت بر فست
 میبکس را آنکه که قرب در آن خوانده اند و هیچ فتنه را بر آن نمیدانند و در فتنه محرم
 و یکجمله تو از این شناخته بکلی یک یک چون روی بند شد سیکفند که آیا این نقش عجب

و تیرت و تعلیم و علم و تیرت لای نمانست خود سه آفت و اند که به سعادت و نوبت
نیست و این را به بیچاره که از حقیقت خودشان بی خبرند و کمال خودشان محروم باشند
و چشم خودی و خود پسندی و حقارت بخودی کردند و اعتدال نفیسه خود را که اشرف و افضل صفات
نفس است و تجلی شایسته نفس خود را که افضل صفات است صرف میکنند و قدر خودشان را
می شناسند و حقیقت وجود خودشان را نمی دانند و محرفان در عقل و روح

[illegible]

نفری بجا تقیلم و احترام روح را بکمال بدین نازل فرمود یعنی او را از علاء مراتب عالی ارواح
باجل حرکات عالم جسام منزه تر که مسافت بعید است و در صورت دشمن بدین این راه منازلی بسیار
مبادا در این منازل مراحل بیروت و شمش مشغول شود و ما را فراخ گوش کند و از این کسی بجزیت ما
رقبه بازماند که راه زنان بسیارند پس چون آن نفیر غایت ما با او بود و هر آنکه گذارد که فرق
انسان را از تمام بنیاد برود و هم را از خود و خوف است و دشمن این کار کرده و دیگر آنکه

در هر عالم از این پیش قدمی و گنجی و فانی را بهجت قدم و پاینده زو سار و سار

و اما اینجی زیبرودنی کچه ناز و نیک و بر بهر عالم اجسام مختلف و حکما ای که سیم
که این ناز نیکه ای که درین کمنه و کسی را بر آن دقایق و غزاین اطلاع ندادیم ما شاهدیم

پس این رساله بخدا برود و من کتبم و سایر اشیای مرا باین راه فرستادم و همه از دست
خلافی انهدت و الاخر و انفسهم چون حیدر خان و درفائن گنج رو به اهواز فرستاده ام

وخرج بر آن فتح بخت و من و من و چون نهاده ام و نهاده ام و کجا نهاده ام

و نیز دانم که چه گونه بمیرد و چه گونه زنده شود پس در جمیع این مقامات و مراتب ماطلو و دیر

در سیر در نما روح شمع و چون او ایستاد عالم اجسام در هم جمع گشت
بکار آید و در این عالم و شمع و آنچه در باره بوقت جمعیت یا محضت در مقام حضور ما

بکار آید برود و تمام دبا و دوشاخ و آنچه دیگر از بوی بوی بهر

مگذارم ولسکایه که بجایه نظر اخبار و خط چشم نهیم از حد و اخبار را که بجایه تبعیض نهیم از ما و نام
و علیه نیکو شای از ارباب و عده کم تابوت رحمت که بخیر ما را در واد و آسان کرد و از مصالح
و مفاد و حکمت آن راه به آید از این خیر نهیم و چون روح ما با اینهمه تشنه
و ناله های گنجها بخلاف فرستاده و دریت و دیگر از غشیه بدت است آواره
باشد

کوبید و نه آنجا که از الارض شایسته کوشش و دعام جانیان در سه
و عذرت نیز منور و در دنگ و آفاق را از انحراف کوشش و دعام و انحراف بود

و بعد مدت دوازدهم و میردیم و یک به امان از راه قزوین در راه آمدیم و در این راه
و معلوم است که در راه دست انداز و باغ از او احترام تمام باید فرستادن لهذا مستحق

در بار حضرت اقدس خداوندی را فرموده ام که هر وقت سلطان روح بر تخت غایت

دبر هر حکمرانی و ایالت نشین بد یکبار پیش تخت دی حاضر آمد و در یکبار سجده

و اثر قدرت و حکمت مادر ابراهیم و شمول غایت و محبت و اعزاز مادری وی شاه نایب

تا غفلت و غلاب را از پیشینه و هم از انحراف از روی حساب برید پس روح به نبی پادشاه

دانشستان اقلیم وجود و پذیرش هزار سال در طول تاریخ پذیرفته شد و قوا تصدیق نموده

و آداب و فنون مخدومه بهجت و بصیرت در کتب سعادت لایحه‌نات انواع ریاضات و محاسن
و فضایل

کشیده است ایضا و تمام قرب بیکدیگر و وسیله نظیر الحظ و نمایان صدیه ایست که

بروت اندر ختم آداب و شرایط خلافت و رسوم و قواعد نیابت در سکا بنظمت

سموخته داور اینها ان تمام و غار زمین شرفیات دنیا زبیر کربانی و
فخر الخاتم فخره از روحی را سوار کرده

افضل الخواص و نفیحت فیما من روحی سوار گردند هم عقل و دیده در کمال
میرزیه ذوق و در تاهرش و با خلعت شرف اضاف یاز غنای روحی بر عقلی ممالک

هم سخن فدا و دنیا هوش و با طاعت کبریا صاف یاد و دل را بجا برین می ماند
رومانی و ستم و در شاه ملک و کوشش و در غور و دانه و در هزاران و در هر آنچه زنده

[illegible]

من زاد قلت اعلم ان الناس في تحت خلافت بشانند و در حال جمع ملاء اعلی از نور حق

و در کتب و روحانی و غیره پیش از آن قالب جامع آدم سجده در آه که مسجد الانیکه

عالم جیویرا ساجی برادر کادیداشند و یکایمیرا کاکازند و افاضه از ان مقبول
جده خانکده را هر کی اشغال و منعی و علی نصب کردند و هر یک بر ششصد و منسوب خود
علاقه

و فرشته دهری از کارندارن و عقیدان و فرشتان و وزیران و نمایان و رکبان
و اهل انجمن و اهل انوار - همه در او اشتغال بهم و در استغفار بکار

و علمداران و پرده داران در امورات راجعه بایشان استخال نموده و بجز از استخال بایشان نمیکنند.

دبوس بر بر بال پهلای تمید و اعلی سلطنت و تشدید با امان حکومت بر دوشه نام بر بال طلعت
و شرف است این دان و گاه بنامین ابرار است و حق قدون و فلان یکی برادر شده و غیره و است
که قانع آید و حکومت کسی یکدم در مخالفت نتواند از وی ملکیت فاعله فاعله تا در قانع
آوردن عدل و شفقت وی منتشر شده تا جرم آن بخت مخور سیاه و کجای خودی خودی که قوی
نفتی به اجازت بزدی در قالب آدم رفته بود و چشم حقارت در ملک و خود و خلاف نمود
او گریسته و نومسته آرد و خاگردل آدم نمایی زند و باد و راه بیا بر او می رسد و بعد پس را بهجت
و خیانت گرفته و بهر کس قدر و خود گشته و او را بسته تا وقت خود چون بدو که همه
آفتابان بر خلاف کرده اند و توانست جبهه بر دار بجست و در سینه خود توف خود را
و اخیره کار نماید و هر ایش کن کند و بجهه بچون زیرا که خود بر سینه خانه غیب در رفته بود
منقول است که چون در وقایع غوغا را در عرصه عرصات حاضر کنند و از افوار
آبی قند به درضا حشر می کند و لاجرم جبهه خدای می خواهند که از شوق آن بخود آورند پس بر سر
در دنیا حق را بجهه که است بخود دهند و آنجا که بخود نفس خود دینی و هوا و کوس و بچون
برای او در سجده تواند کرد زیرا که برین شقاوت از روز اول بسته باشند چه در دنیا مخالفت
شریعت که لکن و او را بر و او را بر اختلاف قول خود او رسول که لکن و بجهه حق را بجا نیاورده اند
آنان که لکن

اما آن رسد و پیشم سر مدیده ظاهر خواند پس اگر گواهم با این ده بود بر آینه بیند
 آنچه که دیده است کند از گفاران آنکه که بعضی ایمان و سلام و اعلا شری و سلوک طریق
 آن بند و رسن را بکشد و بختیار تو به و مستغفار و تائبی من و مجاهد نفس در ریاضت
 بود از زنده نماند یعنی در بات عالیات بهره مند شد و عرفاء طریق
 فرمود که این مردمان چنان بندند که با او استیکبار ابروین از سجده جان در وقت
 سجده ببرد. بی صورت آن وقت سجده که در شبات شب و روز است اما حقیقت آن با او استیکبار که
 شبات ششم است از روز درین شهادت ابروین افاد که با اجازت بکارخانه غیب و غلوخانه
 بر آید از رفت چون برود آمد استیکبار و دو گفت خلق بخوفاً بچشم حشرات بخلفه سجده
 گوشت آن ششم شهادت بر آورده و درش یافت اثره آن بید بنی با او استیکبار کشید آن روز
 بوقت سجده با کلیه تجریشید و هم آن سخن شهادت در اجافت و در دو حال کشیدند
 که آن عیله یعنی الیوم لدین پس با قیامت بیست و شش بدشت با هم هر که متابعت
 او کند او هم با وی بدست کشید و چون وی بدوزخ آید درش فرستد که لا ملات
 بهنهم ملک و قن بهنهم جمعین نقلست
 که در وقت سجده و تحقیق آورده که چون روضه باد آبی در قاب آدم آمده در حال سجده
 بر وی بکشد و بر نهضه غایب بر نهضه و نهضه میره و شش یافت که بنابر آن چهار صد و شصت

[illegible]

پس هر که بخواهد ملک دنیا را بداند که چون پیاده میامد بود و در کجای یافت هر وی
نیک دل شکسته گردید و در آنجا اقامت نمود و گفتند ما در تو این شکسته دل بنواسیم
که در میان در راه شکسته دل بخیزد پس بازار خود و فرزندان راه و مکررات
در خیال بقی خاطر بردی سوخت آتش آمد و در دل بر کشید باز بوی گفتند ما را از
این آه باین راه در آوریم ، آه بخارن آه بام داغ آدم برآید در حال آدم غم بزد
پس از غم حرکتی در بدن و غم از آدم پدید آمد و بخشی در وی حاضر شد اولاً و ابتداء
چشم کشود فضا عالم را دید و در شناسا فتاب بدست را شناسید و فاضی دوست
خالق خود را دریافت و بجز از این قدرت و دقایق مکت و کشفی علم و معارف و کجایات
خاک و غیرت از آن است و برسانید بود که هر که را بدید و بر قابل استوارت و در ایست
نعمت است الحمد لله و رب العالمین از روی خدای احد و ثناری که اول بازار هر که در
مملوک و خداوند خالق است چنانکه قدرت بوی آمد که در حوصله شایک بر آدم
شنیدن خدای تعالی و حق و غیرت و اندک سکونتی و ثبات و آسایشی بجهت وی در وی نموده
کنش از ازلت روح در تن وی و او را بر آن میداشت که هر وقت بگوید و خیال در حق آن حضرت
حق و لذت قرب و غایت وی میکرد و فاضل و معرفت عالم از روح و قرب بیکدیگر بود و بیا

که در این بین هیچ دم هم ندارد

که آدم نه ارسال زندگانه کرد و در نیست و از حضرت خوا و علیا السلام چهره شکرت و له معجزه
بهر شکرت کرد و خوشی تو شد و بد و بخت شریعت آدم خواهر کرد و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
و آدم وفات نیافت تا اولد و در دینت صبی خود بعد نفر رسیدند و دارند از ارد و ده تا دوی
حضرت پیش بود چنانچه بیان آن پیش از این کرد و نمود و دینت را نیز تا فوجی که کرد و دینت
سیارند به از آن حضرت درس قرارید بجهت نوح دارد است بهر مانه سام و عام و
و اینجه فقیه و در زمان رسام و در یکی از این سه به نوح تو شد شده و نیز
ذکر بین هبوط آدم تا طوفان نوح بقول صاحب این کتاب در طوفان نوح و در طوفان نوح و در طوفان نوح
اگر چه سابق از زمینه بین پیغمبر آن پیغمبر دیگر ذکر کرده ایم اکنون بقول صاحب این کتاب نیز
جمعی بیان شده از آن برده است و آن است که فرموده اند از هبوط آدم تا طوفان نوح طوفان
هزار سال است و در مجموع تحقیق و واقع احوال هزار و در صد سال است
و اینها

دانشگاه

卷之四

[illegible]

卷之四
 四
 五
 六
 七
 八
 九
 十
 十一
 十二
 十三
 十四
 十五
 十六
 十七
 十八
 十九
 二十
 二十一
 二十二
 二十三
 二十四
 二十五
 二十六
 二十七
 二十八
 二十九
 三十
 三十一
 三十二
 三十三
 三十四
 三十五
 三十六
 三十七
 三十八
 三十九
 四十
 四十一
 四十二
 四十三
 四十四
 四十五
 四十六
 四十七
 四十八
 四十九
 五十
 五十一
 五十二
 五十三
 五十四
 五十五
 五十六
 五十七
 五十八
 五十九
 六十
 六十一
 六十二
 六十三
 六十四
 六十五
 六十六
 六十七
 六十八
 六十九
 七十
 七十一
 七十二
 七十三
 七十四
 七十五
 七十六
 七十七
 七十八
 七十九
 八十
 八十一
 八十二
 八十三
 八十四
 八十五
 八十六
 八十七
 八十八
 八十九
 九十
 九十一
 九十二
 九十三
 九十四
 九十五
 九十六
 九十七
 九十八
 九十九
 一百

[illegible]

تفتی

[illegible]

منسوب به پدر کنند بمادر

میشود

فان قيل ما تمكّن له ان لا يدب اليه سبب الالام وذا الامتع
قيل لا بد ما تمكّن له ان لا يدب اليه سبب الالام وذا الامتع

مباشرت و جماعتی نمایند و جماعت

دعوت بامر صالح و نهی برکات

[illegible]

و مریض اقبال آنکه شایخ طریقت در حقش به ارزا هم فرموده اند که اگر او نفسی گنجی است
نیکو کس نفس اولین وی پس با گنج باید هر گوشش نماید که کسب نفس مایه خوشتر و شیرین باشد
از نفس مایه خوشتر و در اینجا اسرار را مضمون میشد و سادگی و مایه خوشتر و شیرین تر است
نخواهد کشید و حقیقتی در آن دریافت توان کرد و در فواید اینجا بسی گنجها شریف است
و در وقت شایخ طریقت توان یافت مانند کتاب شجاعت و کتاب فحاشات و غیره
سؤال اگر شخصی سعی بازوی خوش نیز براه با سبب و تقوی نیز در پیاید

1000

بدانکه سابقا گفتیم که اصلا دین پنج است و آن ذات است و صفات
و خدای
و معبود و میعاد و نبوت و وقوع دین نیز پنج است نماز و روزه و زکات و حج
از کاران اسلام نیز پنج است شهادتین و نماز و روزه و زکات و حج و احکام
اسلام نیز پنج است واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح اما از کاران
و اصول ایمان شش است ایمان بنات خدا و ایمان بپیغمبر خدا و ایمان بکتابهای
و ایمان بپیغمبر خدا و ایمان بر دو آفرین و ایمان بآفرینگر که خدا را از غیر آن و ترسان غایت

[illegible][illegible]

تقصیر مناسبت است از اسلام که از آنجا که معتبره شرعاً از اهل قبل المیل است و الا حکام
و حاصل سخن ما در اینجا اینست که بان ارکان و حکام زبور و جزئی که از دست است
مذکور می شود است و الا بدون مکرر بان (از احکام اسلامی) در وی هیچ وجهی نیست
چنانکه فرموده اند مسلمان بدو می راند نمزد در روز خیرات باید
را بخیر است که زدا کار است و اما بلکه جهلان و متفق از بر اینند اگر کسی اتباع
شرعت خدا نباشد که در مسلمان باید گفت پس میان باطن و حکام شرعت شرط
انجام و محبت آن گردید یعنی اسلام حقیقت مسلمانان در وجودشان و فی محبت گردید که هر
باطن و حکام آن نباشد و الا فلا مراد از این سخن بدست آوردن اسبابه فی حق وجود
وجود مذکور یعنی کسی که در شریک باشد و خوشی با او بی محبت و معرفت شیخی کلام و در شریک
عالم و امام که برکت محبت و توبه وی او را بشا ابراهیم تصور برساند تا اصرار اساس
و بنابرین هر چه موقوف به یک اتباع شرعت است پس لا غنی پس اگر کسی را در این راه
مسافت پناه شرعت در آورده و بعد بر مکرر از لول که میان راه انحراف و تجاوز نمود

توضیح است در بیان آنکه شرع عبارت است

از حقایق مذهب جبر امر و نهی

بلکه آنرا همان عین امر و خود دانند

چنانکہ شعرانے در دیباچہ

کتاب منیران منفی کرماید

بدانکه علماء این دایمیه شرعیات متین فرموده اصل اساس شرعیات برابر دینی است
لا یشیخ ثوانه در کتاب میرزا خود بعبارت خود آورده است که شرعیات بین امر دینی و
امامان آن متمایز نمیست بلکه آنرا بر مرتبه تفرقه نه کی تخفیف آن و دیگر شد آن
مجموع مکلفین یعنی آنانکه تکلفند احکام شرعی و بیان بهمان در قسم بیان زحمت

ایمان و عقائد

این و عقاد شخص مختلف در هر زمان یا این و عقاد مختلف قوی است یا ضعیف است
پس هر کسی این و عقاد و قوت تکلیف هر کون وی با حکام شرعیست نیز قوی است و او را
بهر غیر و هر کسی این و عقاد و ضعیف است تکلیف هر کون وی با حکام شرعیست ضعیف

بدون ماموریت بهر شخص چنانچه در میزان عبارت نحو می نماید و بدین جهت

ان تعلم يا اخي ان الشريعة جاءت من حيث الامر والنهي لما يتبعه تحقيق وتبديد الاعلى من الشريعة

واعادة تأنيدي ايضا فلا يجمع الكفون لا يجره عن قمين قوي وضعيف من حيث الدنيا

والاعتماد على بعضه في انفق قوتهم فطلب بالفتوى يدو الاعداء بالارواح وصدقهم

الارضية ولا يطغى تضعيف بالضعف الزائفة وقد رجع الخلاف في جميع اثار الشريعة

واموال علماءها ٥١

قد من مد سدا لادن يلى عجماء لاشدا و لى سدا رجاى و حال ميا سدا و احد

ومن الحال ان لا يوجد لنا حق لان معانا ظموا يد عفمان او مشدك وميليدك

ثلاثة اشهر او اكثر او قبل مصلح العالمين ويدعونهم

الاجال والامكان الا

واذا علمت ذلك وارقت ان تعلم ما

والشهاده الواجبه الشريعه ألا تضعف منهم فرضه تقربا لله واضعف خبره خبره الضعف

بالرخصة الموقوفة الواحدة في الشمارية فلا يرد الموقوف المذكور بالقرابة الموقوفة الرخصة

وهو يفتقر على العمل بالخير في الشدة لأن ذلك لا يعب بالدين كما لا يصاحبه العلم

وذلك لا يخلو الضعيف المذكور بالضعف الزم في الشديداً ولا بد من التسليم

ان لم ينفذ بعد ذلك لاسمعه ان يخلص من قديسيه
ان يخلص من قديسيه ان يخلص من قديسيه

وَالْغَيْبُ وَهَكَذَا فِي سَائِرِ الْوُجُوهِ وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي الْأَفْضَلِ مِنَ الْخَيْرِ مَعَ الْقَضَائِ

في الأدب ان الفعل المفعول مع قد به على فعل الافضل اه فعلم ان الفعل ما ترجع اليه

فامتن ای هذه المیزان جمع الاول و سعي و

اقسام حدیث بی نور و در حدیث بی نور

یعنی آنچه که مشهورند و اند

آنرا عدد ضبط کرده

نذكر اقسام احاديث نبوية على صاحبها التسلوة والسلام ونحيمه للراوية

و ضبط کرده اند نوزده اند حدیث صحیح و حسن و ضعیف و مسند و معجم و مآثور

اوصافاً الديره وداخل جميع اقسام الالهيه المجهدين ومطهرتهم الهم الدين في شعاع نور الشيعه
 المظهر بحيث لا يرى قولا واحداً من احاديثها عن الشيعه فظاهر وتبين ان الرضا يا اباي اليه
 وذلك ان تصدق وتحقق فينا جازماً ان الشيعه شايان عن حيث شهدوا الامم والفقهاء في كل
 مسئلة فان خلافاً على مرتبتين تخفيف في شهادته لا على مرتبه واحده كما لا يخفى بعض
 فالدلائل وقع بينهم الخلاف آه والاصل ان جميع الشيعه يرجع الامر اليهم وعلى انها
 ينقسم عند الصالحين على مرتبتين تخفيف في شهادته انتهى مقصود ايراد كلام شيخ
 شعرا في علم الزمره بانها اربعه اقسام بان قولين وبوجهين وقع وارجح واسأل ان يكتات
 والفاكهة كمويل صاحب شريعت كرده له مشاركه في شهادته في زمانه اين سلسله اقول اصح شايان
 يا فيه قولان يا وجهان يا هكذا الحكم عندنا لا وجه يا هكذا الحكم في اصح لقولين يا في الظاهر
 وفي بيان تخفيف وشده وجاهت ذكر دريم وبيان وجوأت انما كنهه وخبر سائر كرده
 ودر اين كتاب ننوشت ام چنانكه عقرب بوجوب از بعض رسانيده ميوز از بارت سابق
 معلوم حق نمي كبر جميع الحكم شريعت عارت از فوات مرويه ودر بيان اين كه مقتد
 شيخ شرازه از بيان خود گفته ا و ايضا في الدلائل من جمله ما نقل في الامم الى الوجه الثاني
 وفيهم من جمله على القلوب وفيهم من جمله على القلوب وفيهم من جمله على القلوب وفيهم من جمله على القلوب
 للبرتين رجاله حاله ابا شريم لتكليفه في قوله فيهم من حيث ايمانهم في جميع شعرا في القلوب

والله يدرك

و منوع و متوقف و متعوم و منسل و متقطع و مضطرب و شاذ و منكر و معتبر
و محسن و مضطرب و مندرج و بمعنى بجای معتبر اعتبار نوشته اند در بعضی کتاب محققین
موضوع نیز است و بسیار نیز قلم حدیث بیت شاذ و تریف و بیان برتیه ازین
اقسام مذکور در کتب احادیث مذکور و ملحوظ گردیده است از حضرت حق سبحان و تعالی
مسئدی و شکر کم که با جمیع برادران و درستان و اجاب و احباب العجلی فخر و غایت خود
بر اتباع شریعت و اعمال رضیات و مواظبت بر ادای وائقی و نوافل و توفیق ارزانی فرمایند
و مکنی در بر زمین خود در زمین نماید از دست کائنات نفس و شیطان محفوظ و مستحالی
دارند و از خود نامی و محفوظ دارند الله علی ذلك فذهب و با جابله جدید
والله و الحق الا بالله العلی العظیم و صلی الله و سلم علی سیدنا و اولیائنا
محمد بن خلیفه و آل و اصحابه و خلفائهم و ازواجهم و اولادهم و ابتهجین علی ذکرک
و ذکرک الذاکرون و یخلفون ذکرک و ذکرک العافلون و یسیران سیرهم
شریعت گردانند بیان و جود العاف و کماله در اصطلاحات و قواعد فقهیه و متفحصین و شایعین است
که از ادیان کتابا بخوبی نویسنده چنانکه نشانده ازین در این زمین تقدیمه ابراهیم محمد
عقیده

مقدمه در بیان وجوه نوشتن بعضی
از الفاظ متبرکه و حکایات مفیده و معموله که از ادب
و قواعد مقرره مضفیین محی باشد و از آنها را
در اول کتب و رسائل خود می نویسند
بسم الله و حمد له توکلید و غیر هم و بیان
و جبر و عین آنها بدو

وہو سب وجمہ الدلیل

و هو سبب ما في
الحمد لله الذي ظهر قلبه للعلماء بأداء المعارف والعبادة وشرح صدرهم بانفاضة الافاق والاد

سنة ١٢٠٤ وبتاريخ ١٨ من شهر ربيع الأول سنة ١٣٠٤

[illegible]

چنانکه بر هر مفسر لازم است که در ابتدا فی الضیف و الاصل تألیف خود که هنوز شروع معقود ندارد و
تفسیر خبر کرده باشد تا واجب و حرام را مستحب است اما مذکور است تلاشته
و جبهه می خواند از حدیث عبید بن جریح علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم است پس بیضاوی
تفسیر می کند در قرآن شریف پس بیضاوی و سپس نکات و حروف نازل شده است
به زبان و کلام و این اول کلامی است واجب از خود کلام تلاشی واجب مقدم از ایشان باشد

[illegible]

که در اندوخته آینه موجب القیاس بگردید و چون تکبیر سلام و تکبیر اهل کفر
چون تکبیر قاعده دارند که در او این تکبیر و صدوات خودشان نام خدا را بنویسند
چنانکه در ماسلمان این قاعده و ترتیب است پس بجهت محو افتابین سلام
و کوفه ذکر اسم مهم در او این تغییرات و تألیفات واجب آمد و هر بر تفسیر
شیخ ابراهیم یحیی در شرح خود بر هر توحید نقل کرده از شیخ ابو ترکونی مهم است
در وی نیست تعاقب ملائک و خلف بر اینست که اندک بعد از سلام
فستاد مجموع تکبیر است از جمله مبارکتر اسم مهم از حق العزیم خود دوست
فاما دلایل بر آن در ذکر المله بلکه خانه و کار و آستانه امر از آنست
بلکه کردن حمد و ثنای ذات بی‌کمال و ترنوم و چنانکه خود دوست فستاد محمد ربیک
و حق تعالی بزرگوار حمد را پس میفرموده مذکور و در آن ذکر و ثنای خود دوست
و اما الحمد لله رب العالمین ما هو المثلک و المثلک و المثلک و المثلک
صوره الصانع و المانع و الکاف و المهم و اما دلایل بر آن
بر آنست که حضرت باستقامت و توحید و سلام خود دوست مهم است و این

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و من بعد از آن که در این کتاب
موضوعات را بیان کرده است
در بعضی از آنها به توضیح و تفسیر
بسیار پرداخته است و در بعضی دیگر
فقط به بیان کلیت موضوعات
پرداخته است و در بعضی دیگر
به بیان جزئیات پرداخته است

[illegible][illegible]

[illegible]

ایضا از فضایل کریم بسم الله الرحمن الرحیم
و فضایل فرشتگان بهر چنان که از جبر
میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم

وديعا، فأولها بيان مكان الأمانة فنفذ قسمها العلم والكبرياء وأولها الإبراهيمية
 وقد مضى هذا العلم والبيان الأول الأمان فنفذ القسم الثاني العلم والكبرياء وأولها الإبراهيمية
 مضى عليها العلم والكبرياء وأولها الإبراهيمية
 كيف لا وقد قال الله تعالى في كتابه العزيز
 والذين آمنوا وعملوا الصالحات
 لهم أجرهم غير ممنون
 ثم قال الله تعالى في كتابه العزيز
 والذين آمنوا وعملوا الصالحات
 لهم أجرهم غير ممنون
 ثم قال الله تعالى في كتابه العزيز
 والذين آمنوا وعملوا الصالحات
 لهم أجرهم غير ممنون

[illegible][illegible]

[illegible]

مکر در می

همه در کلمات مبارکه که بسم الله الرحمن الرحیم با فواید کثیرین و توفیقین بیان آن کجولنه
 جمع و مندرج شد **و جمیع انواع و اقسام همه و شکر و ثناء الهی تا به جمیع و مندرج است**
 در تحت علم الهی و جمیع ابر و انوار الهی در تحت ذریت حق تعالی و بیان اقسام
 و انواع غلظت و نور و ذات است که مندرج و جمع در علمه رب العالمین **و جمیع**
 ابر و انوار و سائر نعمت و عطا و موهبت عروج است که آن در کلمه الرحمن مندرج
 و جمع شد **و جمیع آنچه ذکر و غفور و رحیم و بخشنش است** که آن در کلمه الرحیم
 جمع و مندرج شد **و جمیع احوال و قیامت و صفات و نباتات و نعمت**
 و شرف و سلطنت الهی در آن کلمه در کلمه **الایم** و جمیع مندرج و جمع باشد
 و جمیع نباتات و حیوانات و اشیاء و آن و استغفار **و توبه** با توبه و غیره با توبه
 بشتر انوار و ارکان اجزاء و تفصیلات و بیان طلب نباتات برین اسلام تفصیلات و محمولات
 مع علمه ایلا تعبدوا الذل تعین جمع و مندرج شد **و جمیع آنچه از ارادات**
 و طلب و دست و پا آن از حق تعالی توبه و تضرع و خشوع و در آن و استغفار بوی و در هر موافق

[illegible]

بوده است نیز با بعضی از آن لغت و ثبوت رسیده که هر کدام در هر توی را اصطلاح و کلام و الفاظ است
فیکر که در لغات تبه بر این جابر شده که هر یک را بر هر توی فرستاده نیز زبان انقوم فرستاده
و کتاب نیز زبان انقوم جوی نازل شده است پس بنا بر این زبان هر طایفه که کتب آن زبان نیز
نازل شده بسط نیز در آن کتب همان زبان نازل شده است مثلاً تویست زبان نجی از این
نازل برده شده است هر طایفه بسط در توی نیز الفاظ تویست در قوم است و کلمه انجیل زبان
و نصاری نازل شده است بضرورت بسط در نیز خلیف انقوم نازل شده است و همچنین
زبور داود زبان داودیان نازل شده است پس بسط آن نیز زبان لغت نازل شده است
و علی بن اقیس قرآن مجید زبان عرب را بضرورت علی القلام نازل شده چنانکه گفتند
و قوم وی عرب بوده است لهذا بسط در قرآن نیز زبان عرب است و کلمه انشای انکب
الفرقة و التفت والارواح اقی نزلت علی الانبیاء و علیهم
محمد است زبان عربی نازل بوده و لیکن هر یک از این وضع آن نیز حیث انقوم و الکلمات
و الفاظ بر همین اند و مثل و ترتیب بسط با انستی و انکب ان الله قد جعل الانشای
البسط بالکلام و در نیز چهار حرف انجاء و اسقط الاذن من اسم و جعل الکلام کما

آن الباری شرفه شفعه بشفعه ولا شفیع غیره و لهذا لما كان أمرا فاضحاً لم يدرنا
 الا اننا قد فهمنا المستويك من غير اننا قد فهمنا بل اننا لم نكن نعلم اننا لم نكن نعلم
 الكسوة ولا الكسوة الا اننا قد فهمنا وحده شرف الغيبة بينه وبين الله تعالى كما قال جل جلاله في
 مدح النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الكسوة ولا يجرى خلاف ذلك في الكسوة الباري بخلاف ذلك فان فيها
 وترتقا وتكبروا وتطاولوا ووجدوا فلذلك استغفرت لكون فيها كما لا يخفى على أهل الحق
 سابقا فكيف لم يسلوا في ذلك في كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 فافهم على من ثبت في ذلك في كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 كونه في كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 ميرزا محمد باقر في قوله است كونه باكره فافهم
 فان لم يكن الله تعالى في كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 بسم الله الرحمن الرحيم فان لم يكن الله تعالى في كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 ولا لفظ الله تعالى في كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 من كتاب الجبر في قوله است كونه باكره فافهم
 قوله حديث البشارة في قوله است كونه باكره فافهم

[illegible]

وذكر بيان حكم مباركة الله جل جلاله وذكر بيان
قال بعضهم ان قول النبيين من علا ان الله تعالى ما يرى من نور الله وقوله الكهين من على ان
لا سائر ومع البشور فذهب الاول اجمع وهو هذا هو التفسير في التفسير
او قوله النبيين من

[illegible]

[illegible][illegible]

ایضاً تصحیح کلام الله مفید

ترمید و شبهه و آن یافته آن بول انسان و قلب و سنجین و استقام در حریت کلام مبارک است
 در نظم و وزن و ذکر آن چه در باب هر چند تحقیق بیش انسان و در حریت قلب بر آن بیشتر
 بر آن در کتاب فحاش لغات تعریف مولانا محمد علی آدین مصطفی آبادی در صفات بدیه المومنین
 در حدیث در صفات فی مشهور در رد و در کلام مبارک مقتدره الله است بر آن مبرور و کج
 در تکیه لغت بود و آنچه اصطلاح و عرف لغت علم است مرزات واجب الوجود را که جمیع صفات
 کماله و نفوت جامع و شامل است و عبادت و تحمید و تحمید و تقدیس و تسمیه تا ماضیات او در لایق و ماضیات
 و علما و محققین است نیز در قسم و اصل آن اختلاف که در زمان اخیر نیز از بعضی بر اصل خود
 زیرا که چنانکه در ذات پاک الله تعالی تغییر نیست تحقیق در لغت اسم ذات از نیز تغییر نیاشد
 لغت ماقال آنکه خود است و نیز در لغت و آنکه تغییر نیز در لغت و آنکه از زبان بعضی از علما
 مانند شیخ سید مرتضی علیه السلام در کلام او در قول است که ان الله لا یغفل عن شئ من شئ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
أجمعين
أما بعد
فإن هذا الكتاب
هو كتاب
الرياضة
القلبية
والجسمانية
والروحية
والعقلية
والنفسانية
والإيمانية
والعرفانية
والعلمية
والفنية
والصناعية
والزراعية
والطبية
والفلسفية
والاجتماعية
والسياسية
والاقتصادية
والعسكرية
والدينية
والعقائدية
والفكرية
والفنية
والصناعية
والزراعية
والطبية
والفلسفية
والاجتماعية
والسياسية
والاقتصادية
والعسكرية
والدينية
والعقائدية
والفكرية

[illegible][illegible]

من تامل ازهار مكلله
من اغار بد الطياره دنا
من بكاء غامره قد حكت
من حیات اجسام منوعه
من جبر و عجزها اشكت
اكمل خبر ان الله خالق
نظم و لا نسوا تذكره
بنمك في نهال الشجر سقد

سُحَّانَ مَنْ دَلَّى الْأَسْبَابَ اجْتَمَعُوا
 قَدَمَاتُهَا مَلَأَتْ قِيَامَ بَيْتِهَا
 وَيُخِطُّ بِهَا قَطْلُ فَيْدِكِهَا
 نَاهَتْ عَمَلُهَا إِلَى الْأَبَاقِهَا وَقَدْ
 كَفَّ عَنْهَا بِلَادُ الْأَعْيُنِهَا
 وَمِنْ كَوْنِهَا كَبِيرُهَا قَدَامُهَا
 بِزِيَادَةِ الْكَلْبِ مَا حَوَتْ وَبَتْ
 فِيهَا مَا لَا يَكُنْ مِنْ خَوْفِ خَلْقِهَا
 أَلَا ذَكَرْتُمْ فِي كَرَمِ مَوْجِبِهَا
 وَأَلَا تَعْلَمُونَ خَاصِعَ اللَّهِ مَعْتَكِفِهَا
 وَمِنْ مَدَامُ الْأَنْبِيَاءِ فِي مَسْكِنِهَا
 وَمِنْ تَرَدُّدِ الْأَمْثَالِ بِإِسْبَاقِهَا
 وَمِنْ هَوَادِ وَأَنَاءِ فِكْرِهَا
 وَمِنْ هَوَسِ رِيَّاحِ مَحَرِّ غُرُوبِهَا

وَرْتَابَد

و مختصری آن شرح خواص او

فأما بالله وعلى الله

حکایت این بدست کاتبان پرستید و منت

بمجلسه

[illegible][illegible]

[illegible]

و معنی اسم الله قد صرح عارف آن دیان معانی را میگویند و مندرجه در آن عرفان پیش فرستاده
بر تین گشت ایاتی ذات مستعد و در عداوت ذات تیرگی تنها ای می باشد اما
و در دو آیتان تمام هم جامع مندرش نام لفظ از عبارت کمال هم ایان دان کمال
فانته لعلام بسم الله آن کمال شدی باز داد بعد از این تیرگی بر شایان ایان آن
تیم را می بعد از بسم تقدیران بر این شایان بعد از این ایان در بعد از بعد
این بود شایان وقت فانی
چون که ایان تمام را شایان
و این هوای جای رحمت بعد از اشارت تیرگی پس حق تا به اسم مبارک را
جاءن لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
تجات حال او ظاهر سبحان الله او ظاهر فیض الحق جوهرش بود
هر چه بود عمل او در آن است ساخت در او آن پاک شدن از هر چیز که است
چون نوع آمد پیش او هر چه می سوال ما هو را ما هویت را او می گوید
لا هو هر چه می اثباتند نام فی حق است چنانچه ماضی و ماضی را او می گوید
تا به لا اله الا هو است بعد از این که او می گوید
چون که تیرگی ذات شناس
کلیش بر دیگر ذات قیاس

[illegible]

و حضرت بای ملازم و در بیان تعجب الهی ذات و در بیان آنکه تحقیق حضرت حق را هیچ خلق
و جوهر و ذات و تشبیه بر آنکه در هر مرتبه است و معانی و عرف بعد از ایشان را ندارد و
بلکه و باید است در این کتاب بعد از آنکه خبر خود را که آنرا از ایشان می شنیدیم و از هر
خبر از آنکه از ایشان می شنیدیم و از هر خبر از آنکه از ایشان می شنیدیم و از هر خبر از آنکه از ایشان می شنیدیم
و تشبیه لفظ الله و بیان و جبر علیتی او
بوجوب اجمال و اختصاص

[illegible]

[illegible][illegible]

ایمان در فضا بسور کافا نحر و بیان حمد کون
بر سبیل اجمال و اختصار فافو استغیا به
و حامد و مصلی بال عشق و الیمار

بدانکه زحق تعالی آید که در عهد و عهدی است و عهدی که در عهدی است
و قسم آن قیامت روز که در عهدی است اما قسم اول آنست که کیم
آست که آنرا نبیند زانکه عهدی است با خود کرده است چنانکه در قرآن در عهدی است
و عهدی است که در عهدی است و عهدی است که در عهدی است و عهدی است که در عهدی است
اما قسم دوم آنست که کیم آست که آنرا نبیند زانکه عهدی است با خود کرده است چنانکه در قرآن در عهدی است
و عهدی است که در عهدی است و عهدی است که در عهدی است و عهدی است که در عهدی است
اما قسم سوم آنست که کیم آست که آنرا نبیند زانکه عهدی است با خود کرده است چنانکه در قرآن در عهدی است
و عهدی است که در عهدی است و عهدی است که در عهدی است و عهدی است که در عهدی است

و من بعد آنکه در سرعت آوردن چون بکلافه میزد و بعد از فروغ از قضا حجت
بگوید الحکم الله الذی اخرج حق الاوی الاکان باید بدل بگوید نه بقطعه برده تمام از حکمان
قضا حجت بیرون نمانده باشد اما اگر خارج غلط باشد نیز عازب است و این حکم نیز
در صحرا و بیابان معمول باشد کانه در مقام الوقف و اما آنکه در قطع چون کسی را بر این
که مبتدا بر حق صعب و قوی نماند باشد عجز کند و در دوشاخ را بگوید کن نه باشد استیضاح
نه بی در آن مریض بپند که در سر من و او است که او در آنجا حکمتی که بمعنی گرفتار
نماند باشد نه زنا و فتنه و شرب و خوردن ربا و اشیاء اینها باید باشد کار عجز و بدو مؤثر
نموده شاید آن شخص حاضر آید و عین و از آن نماند و محبت تو به کند و در نگاه خدا جمیع
نزد فقیران عجز و محبت و شایسته بوجوب باشد در این نقطه هم در خبر سایر ارباب و حلال
و تربیت و حق مرد است بر تو بد و بات و با کشتن بخند او بسیار چیز است نه از امثال
این عجز و عجز مذکور باید است تو بد و نامت مردان و سبب منع ایشان میباشد اگر آنکه عجز
مستعمل بر غفلت کردن علماء برای نوآباد و بعلان غلط کار بسیار عجز و عجز است کما قال الله
فان الذکر یتفهم المؤمنین کبسیار من الی معاصره و کانه بهر سبب استماع و غفلت و نفاق
و غیبه نماند و شرف تو بد و بات شرف شد و با آنکه ترک حرمت و معاصر که غیر و تقوی و طاعت

سکون زبان بعد خیانت بود بر دل بار امانت بود مظهر حقیت دل دوشیده بار امانت خداست کف

دو هنر ای جان بهی پوشش با شش دیگر زرب مستطه خاموشی بشش

اول چو کینیت در این روزگار
ز این جز بانه تو زبان بسته دار

[illegible]

ایضا در بیان شمه از اساس و ترکیب
بقواعد علوم رسمیه و ما
یغلق بذلك الباب

بقواعده علوم و رسمیه و ما

يُغْلَقُ بِذَلِكَ الْبَابُ

مذہب کوئی

[illegible][illegible][illegible]

المذكور

[illegible]

فصل است مفرع از بحث سابق
در بیان وجه نوشتن بعضی از کلمات
معمول و الفاظ مصطلحه که مصنفین
و مؤلفان بقاعده خودشان
در میان کتابی نویسند مثل لفظ باب
و کتاب و فصل و فرع و امثال اینها

[illegible]

بدانکه ای طالب تحصیل غایت آسمی وی را کشف عرفان ره را نشان می
چون بسط و وصله را ذکر نمودی از ایشان بطلایل لب خود را تو کشودی
بی یکره و بهر غلات برین فن از مصطلحات ملایم و درسی نشان
مخفی نماند که ایشان بکر بسط و وصله و تصدیق و بیاض و کتمان با نشان ذکر کردیم در اجابت
استیفاء جو فواید و خواص و توضیح آثار را نیز گایم بنوی ذکر کردیم اکنون بعضی از کمالات
معموله و مفیده که از مصطلحات متفرقه متعین و شارحین برآید مانند لفظ باب
و کتاب و فصل و شرح و تصدیع و اشارت این کمالات
مستند که نوشتن آنها در میان کتاب باقی تصبیه ازافع و مفیده می باشند
غایت ما فی الباب هر کلمه را از آن بنابر مقام صحبت تفسیر و فاصله بین الشیئین
نوشته میشود و بهر دست نوشتن آن کمالات خبر و در تکرار و تکرار باب لازمه
در رسوم محسنه متفرقه شارحین و مؤلفین

ما فعل يعون الله ووفيه

۲۱۰۰

[illegible]

والتحریر

[illegible]

[illegible]

۱۹۰۰

[illegible][illegible]

تینین زبردست که البته علی المدنی البهن علیک انکس تحقیق صدم
 باین حکم مطاع قطع فیضی شود آنحضرت
 و حقیرند که نوشتن این کتاب با حفظ باب در اوایل مدونات یا نوشتن
 کلمه فعل یا کلمه فرع یا فاعل یا متبعیه در آنرا صاحب بقلم ایشان ضرر و لایم
 بکذا را تمام قعات می باشد لا یتیار مدونات علم نقد که بود که شرت میانی
 و بسیاری باعث متاعه بسیار می شود نوشتن این افعال را در هر وقت
 پرسیده ماند که چه شرت می باشد که در این باب در بعضی نوشته
 نشاء سیر باشد از ایشان با فاعل دیگر مثلاً باب الطهاره یا باب الطهارة
 در کتاب طهارة یا طهارة شرت می باشد که نه طهارة شرت می باشد یعنی آن افعال
 چه در احکام لغت باب در هر وجه طهارة در هر کسید در موضع در حل
 خود و در هر کسید شرت می باشد این طهارة در شرح کتب که علی عبارت خود
 آورده و ناچار به فرجه شرت می باشد با این داخل طهارة و طهارة
 الخ داخل آن
 کرده اند و بعضی ک گفته اند که از کسید طهارة شرت می باشد این کسید شرت می باشد
 شرت می باشد و شرت می باشد که از کسید شرت می باشد و شرت می باشد
 شرت می باشد که از کسید شرت می باشد و شرت می باشد که از کسید شرت می باشد

یا افکاریه افکاره و صاحب دین معین لغوی و علم و اساطیر
 و اینها جزو و منحجم است و اگر محتاج بیان نمی باشد
 قلم از ذکر و توجیه و تعبیر کلمات مذکوره
 بطریق اختصار

1

بر همین بهی که در این زمان مرتب و معمول است

و بیان وجبه تقدیم رجب عبادت از سایر رجبهای دیگر

و وجبه تقدیم باب طهارت بر سایر احوال و بیان تقسیم

مجموع احکامات شرعی در چهار مجلد و هر مجلد

در یکی نایده اند مثلا یک مجلد رجب عبادت

و رجب باعیان و رجب نکاح و رجب علاج

کما یعلم مناسب است

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

و بعد از آن که در این کتاب در بیان این ترتیب و وجوه

یا چاره در کلمات نماز که از آنجا که برای دعا و استغفار

برکن قیام است بلکه بر آنکه این اطاعت و بندگی و نماز را در دست

عما فیصله و در هر روز که این میسر است و در وقت است

غزل و کجی است که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و نه حال آنکه اگر کسی که در این زمان که در این زمان که در این زمان

ترسان و لرزان بوده و در شب و در روز یا سوره اوقات در شریف را میخواند و بجا میآورد

نعم علیهم السلام و احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

و چنان بود که در احوال و احوال را که در این زمان که در این زمان که در این زمان

[illegible][illegible]

و چون بافتنای اعمال و احوال آدمی رسید عبادات از همه بهتر و ضروری تر بود
لاجر و پستین کرام که حاجی دعا و اذان و اقامه از بر رعایای ثلاثه مقدم نموند و چون
باب صلاة زنده بود عبادات مطلوب تر و مهم تر و در مجموع همه این ارباب و بزرگان مقدم
و چون بنای صلاة را بر این سه اصل استوار و در هر یک از این سه اصل و در هر یک از این سه اصل
طهارت مراد است لاجر و پستین کرام که حاجی دعا و اذان و اقامه از بر رعایای ثلاثه مقدم نموند
به طهارت مازنیست و اما چنانکه بعد از این است از آنکه در میان این سه اصل و در هر یک از این سه اصل
و در پیل بر شصت و هشت باب طهارت
و در قرآن مجید و حدیث و کلام ائمه و کتب معتبره در طهارت مازنیست و اما چنانکه بعد از این است
و نیز حدیث و کلام ائمه و کتب معتبره در طهارت مازنیست و اما چنانکه بعد از این است
تفصاح الدلالة الظهور بر اینست که در این بحث تفصیح و تبیین از اینست
الوجه مقدم نموند و بعد از تبیین این مقدمات فرمودند **بسم الله الرحمن الرحيم**
کتاب الطهارة ای کتاب احکام الطهارة
کتبته

[illegible]

وای و مجمع و حرم و ...

[illegible]

مختصر

وخته یغالی بنی صفی پائی را بنی آدم
و در امت فرمود که است

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note, written in a cursive style.

10

استیاجی آدر آن قلعہ در کشت لغامہ دادم و در آنجا بیک مسجد و در آن

شیخ راجع حضرت فاضل علمت کرامت از ارادت بنامه قرآن شریف میفرماید

از منقب ^{سجده} ایچین از منقب آن کویست از اقامت و خلافت آدمی که محض بود

فرد غفلت و جهالت چه کرامت و قدر و قیمت خردشان می براند چه زیاده روی و شوم

وتموز زیاد تر و طلب کمال تحصیل آداب و احوال ساعی و مجاهد فیلت بدانست

آورد که بعضی بر آینه دارا می کردیم خندان آدم را در برابر او

دور از دیدم و میان پیران و بزرگان و خاندانهای
 بزرگ و داوران و از رویه میانز سجده فرمودیم و خلوقات با فروغ و اندیشه
 و از این گفتار ایشان سخنمان بسیار و گفته که شایسته است صاحب

تاسف و غم و اندوه و ...

و اما با سماع و زینت و زینب بلحیه و شارب و ذوا و اب و غیره عقل و علم و فطرت و علم

[illegible]

موتی علی

[illegible]

یادداشتان و علماء و ائمه اسلام را از تفصیل ملوک و بلاد و ستمهای لایق
و بیایان و مبسوطه است و حاصل آنهمه آنست که جمهر رشت برینند که
رسل بنی آدم فاخته در ارض کاینکه و در اقصای ازل و ای بنی آدم و اولیای بنی آدم فاخته

والباقية على ما هي عليه من غير تغيير ولا تحريك

خشیاری فرمود که ای آدم بر من آنکه کفار را نبی گویند و من عین الله خالقه من

مکرر تر کرم و نفیض و تیرافند بی نیسیه و تلکیم صمصان است و ظاهر اینست که

و تحقیق نموده است که در جوانی از عزم عام از روزه ایستاده است حضرت را تسبیح پاره بر دست

تصویر از خلیفه مرتبه رضا است که برای انعام در حضور حضرت که

که بجهان و بخیر و بر سر و کمره
ممد الصاری و مرتبه شکس که

[illegible]

انہی بیان تکرم و زنا و تفصیلہ

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive script.

وایم و ایام

مجلس

بهرین مایه سر ویت هر می را بمیصل دانی در خواهم کرد و این باب برای اطلاع
مختصی از آن برخاسته که در این باب در دهر و مکان در آن سینه که در فصل راه رفتن

بیان اجماع و قیاس باید دانست که اجماع از

نوعی است و آن همانکه شیخ ج. این سبکی و جدول مملی علی رقمه ۲ بخان مقامه

در کتاب معجم و غیره بیان کرده عبارت از اتفاق بهمتین است از صاحب

و علی دو خطت این خبر روزیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عصر در خانه

[illegible]

عشق کیم به درشت این بود که در شب آن وقت که منم است جامع درین مقصد و مقصد عمیه

که هر که در آن تریب باشد در خانه کتاب جمیع علوم آورده است که قیاس ازین

یعنی از مقامات امور ادب چنانچه حاجب آن کتاب بعین عبارت خود میفرماید القیام

ما بقى الا على صاحبنا ان يستمر وان يحسن احواله لا ثم قد لا يحتاج اليه الا

بسم الله الرحمن الرحيم

Figure 1. The effect of the concentration of the solution on the adsorption of the dye. The concentration of the solution was 0.001, 0.002, 0.003, 0.004, 0.005, 0.006, 0.007, 0.008, 0.009, 0.01, 0.012, 0.014, 0.016, 0.018, 0.02, 0.022, 0.024, 0.026, 0.028, 0.03, 0.032, 0.034, 0.036, 0.038, 0.04, 0.042, 0.044, 0.046, 0.048, 0.05, 0.052, 0.054, 0.056, 0.058, 0.06, 0.062, 0.064, 0.066, 0.068, 0.07, 0.072, 0.074, 0.076, 0.078, 0.08, 0.082, 0.084, 0.086, 0.088, 0.09, 0.092, 0.094, 0.096, 0.098, 0.1, 0.12, 0.14, 0.16, 0.18, 0.2, 0.22, 0.24, 0.26, 0.28, 0.3, 0.32, 0.34, 0.36, 0.38, 0.4, 0.42, 0.44, 0.46, 0.48, 0.5, 0.52, 0.54, 0.56, 0.58, 0.6, 0.62, 0.64, 0.66, 0.68, 0.7, 0.72, 0.74, 0.76, 0.78, 0.8, 0.82, 0.84, 0.86, 0.88, 0.9, 0.92, 0.94, 0.96, 0.98, 1.0. The concentration of the solution was 0.001, 0.002, 0.003, 0.004, 0.005, 0.006, 0.007, 0.008, 0.009, 0.01, 0.012, 0.014, 0.016, 0.018, 0.02, 0.022, 0.024, 0.026, 0.028, 0.03, 0.032, 0.034, 0.036, 0.038, 0.04, 0.042, 0.044, 0.046, 0.048, 0.05, 0.052, 0.054, 0.056, 0.058, 0.06, 0.062, 0.064, 0.066, 0.068, 0.07, 0.072, 0.074, 0.076, 0.078, 0.08, 0.082, 0.084, 0.086, 0.088, 0.09, 0.092, 0.094, 0.096, 0.098, 0.1, 0.12, 0.14, 0.16, 0.18, 0.2, 0.22, 0.24, 0.26, 0.28, 0.3, 0.32, 0.34, 0.36, 0.38, 0.4, 0.42, 0.44, 0.46, 0.48, 0.5, 0.52, 0.54, 0.56, 0.58, 0.6, 0.62, 0.64, 0.66, 0.68, 0.7, 0.72, 0.74, 0.76, 0.78, 0.8, 0.82, 0.84, 0.86, 0.88, 0.9, 0.92, 0.94, 0.96, 0.98, 1.0.

[illegible]

فان فی شوقه کمال حسن هدیه

میرزا

[illegible]

مترجمه وی یاقطبی است یا نه این را مترجم بنده در کتاب جمیع الجوامع بقوله فان كانت العلة قطعیة بان

وإن كانت العلة طبيعية بأن طلق عليه تزيين في موصوف قياس على الأولى

جمعی از علماء و مجتہدین آن ہیں اور دین اسلام کی ترقی کے لیے

واین ایضا را بهیچ یار بیان نکرید و نوشته علی که کتاب تیان

(اشرعيات و درون) مخصوصه و از آنچه ثابت شود نیست و اجماع و قیاس و جمیع آنانی را

مازروانیت فاما حدیث خضر علیه السلام است که وی فرموده است

نستکه ایشان برب عزت و کرامت حضرت رسول ۲ و پیروی قول و وصی و جیش علی السلام

و غرض از اینست اخلاص و اخلاص را در این صورت غیر محصور و از انقباض روشن تر

یہ خط بہ بہارت خاص نمبر دہ اندہ
اجام پاکستان اسکی خاطر دیکھو

اجماع بطنین همین طار است
خود طنه و ظاهر و خود ظاهر و ظهور

فاما فيا سحرى

دعای زریغ که در دست مبارک ابراهیم و تدویر برتر کرد آن که در قیام و غیر سبیل الهی بن و در مقام برتر

پس از این حقوق آید و تا غیر مذکور در حکم تفسیر آنرا حکم شیخی فہم کردہ میگویند ہمہ ہر کس بحالی و فانی

و اما در صفحه ۱۰۸ از خطبات آیت و آنست که در آن

بسم الله الرحمن الرحيم

و ظهور در این معجزات غیر بیاک و پاک نشده که آن تبی من بیاست

وَجَبَّحْتُهُ فِي بَيْتِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ فَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

چیز بر خبر دیگر که آن علت جامع درین مقیاس علیہ یا یعنی که هر دو مقیاس علیہ

مثلاً قوله في دوران عمر بسبب سركه ام سلمه بن پريه كذا بسبب سركه ام سلمه بن پريه كذا

و حاصل آنها بیاناتی است که بر نند و لایحه محبت ^{نعمت} آداب تربیت و توفیق باین اصول اربعه

چنانچه حق تعالی در قرآن در چندین موضع ذرا بزرگتر از این است چنانچه در آیه ۱۰۱ سوره نازعات

یوسته قدم نایب پدری زبزرگترین همسایه بی آب و گل که محض صفاست

برابر از نفس سمان آید پاک و پاک گشته تا بهار و شفت خورنده که در این میان آب

مجمالی است در بیان افکار مردم ایران

اب مطلق است بدون

اضافہ ان مخیر حکم

اصناف پیر
سابقاً گفتیم که طهارت در لغت بمعنی پاک و لطافت است از نجاسات حیثیه یا از فاسد
پس رکن اعظم در مبادیات علم است **طهارت فقهیه** مربوط باوست
و ضمایع فواید ظاهره و باطنیه و اولایه و راجحیه **منجمله** می از ضمایع فواید
آنت بدست حجت مجموع عبارت بدین و طهارات مطلقه قلبه اکبریه قولیه و فعلیه

مکتبہ اجداد اور

و نیز از خواص و آثار اوست که در چندین نظم و نثر آن در بعضی آثار
بر پیغمبر و بان و است بر حور و آوازه که فرمود است بقدر جهان و فعالیت

بر پتھر سر و بان و است سر و سر و آرا از کفر و عیبت بقدر بجا نه و فعلی
و از لاف و آواز و ماد طهور و قند بجا نه و نیز عیبت از آواز و ماد طهور کم به

در بعضی موضع نیز آمده است و هویت و درستی متعین و در تضایض و مناقب
از جهت و بعضی از افراد و محققین فرموده اند که کلمات

نمودی عبادت و طاعت نیز می بودی و در چهار تنی بود عبادت و طاعت و طاعت
اصلی و در چهار تنی بودی تمام بخش فانی آری اینجا که می بینم یا بشکرم یا نه

معین علاءی بن قاسم بن فرید
الحی جل جلاله و الهی در امرای آب و آید کان خود

کتابخانه عمومی هیئت مدیره

حاجب مواب در خضر این آید آورده که بعضی گشت از شما که بار و باری بنا آید جاری یا ظاهر یا کوارا
یا بزرگ بنده شکان از آدم و غریبه چنانچه هر کس بپوشد و در خضر نماهدی که کفر است
که زنی فریاد کند که معنی شما که در حق تعالی حقین میگرد که طلاق اصعب است و کم غم و آفت نایست که معنی
آن ملعون جواب داد که با ملعون و ملعون یعنی با سبیل و با چ که گشت در دوزخ و در کفر
که بر آن آب را در زمین برآورد از شما شبانگاه و در آن شب که گفتی و زبوی داد و در یک شب
نابین شد و زبوی کرد و بدین معنی و این برآمد و این حکایت حضرت مولای رومی در آن

شعری غریزیه نم آرد و مکشوفی فلسفی و عقلی است
یکدشت از روی کتب از زبان جوهر شنیدای آن پاسند گفت آری آب را با برین

باز خیل و تیرتی تبر
آبر آید هم از پرسن زبر
ز طعنه هر چه که کرد
گفت آن را ز غنیمت خرمی شتی
بخت بدید از یک شیر مرد
بهر نوری که در زندانی

نور جبهه از چشمش گویم نور فانی از چشمش نهییم

بیان وجه تقدیم آب بر سایر

وَمَا يَغَايِبُ فِي بَيَانِ أَنْوَاعِهَا
مِنْ أَرْصَافٍ وَخَوَاصِّهَا

بدانکه و غیر نقد

بدانکه وجه تقدیم آب از سایر نباتات و غیرت و دیگر نباتات است که اصل امر جمع مضررت

اوست که میگوید در آن واحدیت و یکبهره و یگانگی که بر یکوست و یکی است و یکدگر است
 یا عبادت دیگر بواسطه التماس و تقاضا است **خیزد ز زمین پر خورشید و ماه است**

بدرست است و این باین بیان در دیر بادریاب و سنج طیلو به ارجح از هر یکی
که هم در معانی است بنیعی غایب است که اگر استعمال یافد کنند باقی جمیع است و دیگر معانی

و قدرت در تمام ادب است پس علی بن ابي طالب بر این جمیع کلمات و اسرار پس همه آیات
چون مراد و عرفا و حکماء و فقهاء و استادان آباء از همه آیات دیگر صادر کرده اند و در تمام کتاب است

و من الماء على شجر
آيات دیگر در آن و نضار و اوصاف و منافع آن نیز دارد و در

در خواص و اوصاف از قضا اب صفی نماید

که بواسطه کثرت صفات و خوض در رتبه سیر
و غنی شدن بر سایر ابعاد و مظهر اثر دیگر

پیدا کرده است

[illegible]

[illegible]

در افاضه نعمت آب بر سندگان و فریدگان
و حیوانات و زراعت و اشجار و مراضی و باغات
و نباتات و بقول و امثال آنها
و ذکر آب مخصوص در قرآن
باز که منافع و فوائد آن
در آفات قرآنی

و انجا که این بر سر طهارت شسته **و گفته اند** برخیز خواب کنه منقول است
که هر که بوزن این آیه حضرت رسالت پناه از اهل سجده قیام رسیده آن کلام فرستاده و بقیه آن بدین
روشنا گفت جواب داده که کتاب از چه دوری آورده ای چهار شاعر را یعنی در کتب خود که در این باب طهارت میکنند
و از کجی و از غفلت از معاصی و عیوب و فعل مذمومه آنست **و در حقیقت گفته اند**
فرموده است هه الله الذی خلق السموات و الارض فستبکم ایام و مکان عرض شری علی السلام
یعنی بود پیش از آفرینان بر سر عرش و آب و در آسمانی از عمارت زرد که حتی قله در سحر آفرینش
و قله بنمایند و غیر غایت و آن غایت آن چهار شاعر **و در از اهل آب که گفته اند** با و را یا فریه
و آب را بر بالای واحد است و عرش را بر آب جاری و در عرش عرش رب و سفر آری بر آب
انجا غایت است بر سر تنگ از از عباد آنست **و در ذکر آن و فایده او** فرموده که
هو الله الذی خلق السموات و الارض فستبکم شراب و من شرب منه فلیموت الخ یعنی در آن شرب
در تحت رسته شود **و در جای دیگر فرموده است** الله الذی خلق السموات و الارض
و اوله من قبله فاستغفرهم من ذنوبهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم
و در این بر سر آن در که را که بنامیه **و در محلی دیگر فرموده است** هو الله الذی خلق السموات و الارض
و اوله من قبله فاستغفرهم من ذنوبهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم
بر سر هر که خوشک **و در محلی دیگر فرموده است** و از زبان آنست اما بقدر
فاستغفر لهم من ذنوبهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم
فاستغفر لهم من ذنوبهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم فاستغفر لهم

[illegible][illegible]

و باد و خاک و آتش آب سرد و تر است و باد گرم و تر است
 و خاک سرد و خشک و آتش سرد و خشک و این چهار عنصر در آن سبک
 و دو کران که مطلق آتش است و سبک با خا و باد است کران مطلق خاک است کران هاشم
 آب است اما طلب از این باین آب است و خاصه که از این بکف خارج نشود و در کتاب کتب
 که طبع آب خالص سرد و تر است و مانند آب بزرگی که از آن آب است
 بر روی راه پدید آید که سبب تیرش و جلاطین را سرد و غلبه و بویج و کرب با بر روی حوت
 و از هر روی چه آید و همه نیکان و ازین که بر روی می جنب پس بویج و کرب است و بدست
 و بر سطح بر سطح از نشانات غذا را نشاند و غذا را در کف غذا و غذا را نشاند و آب را نشاند
 و سبب حاجتی است که آب در معده و باطن مملو که خورد و مانند آب میبرد
 و طعام از آن قوام میگیرد و در آن که گفته که بوسه با آب مملو با آب مملو که ازین غذا که در
 پس بویج آب بکوبد و در این غذا که مملو و آب و غذا و در آن که آب بکوبد
 و با غصه و هر که که هر آب سبکی و گرمی پذیرد و با غصه ای زیر سر و سبب
 ازین که آب است و درین سبب است و در آن که غصه که ازین آب میبرد و با غصه
 پس بویج آب میبرد و درین غصه که ازین آب میبرد و در آن که آب میبرد و در آن که آب میبرد
 آب سرد باشد و آب جامان بهتر است آب چاه و قنوت باشد و درین غصه

[illegible]

شرف الدنيا على دار الدنيا
شفای ارض از انگاه میداند

[illegible][illegible][illegible]

طریق آزمودن امتحان ابراهیم سبیل الجمال
و بیان آب مطلق در این
باب ظاهر است

[illegible][illegible]

فصلی است در بیان ابهای مکروه
یعنی استعمال آنها شرعا مکروه
باشد و بیان پاک آب
بحرها و ایتعلق
بذلك الباب

[illegible]

و شوره
آب منازل در بار عمار
و دیار لوط منوچهر میراند

آنکه اصل و ریشه آن **عقل** است **عقل** فقال یا رسول الله **ع** انما الخیر فی هذا فیلا
من انما کان رخصه علیها من غیرها **ع** انما الخیر فی هذا فیلا من انما کان رخصه
بیان کثرة ثواب کندن بریاساختن
برکه و حوض آب برای تسقیه

مرکز انجمن ائمه علم و فقه

بدانکه حدیث جاء آت و ساقس حرم و ر و اش این

واجامعهم الذي قد روي في الحديث فلما كان بعد ما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا
 من ربهم ذلك انما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا من ربهم ذلك انما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا
 انهم قد اصابوا في ما قالوا باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا من ربهم ذلك انما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا
 فصاروا من الذين نادوا بربهم فاعلموا من ربهم ذلك انما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا
 استغفروا ربهم فاعلموا من ربهم ذلك انما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا
 الا انهم على ما فعلوا من انهم استغفروا ربهم فاعلموا من ربهم ذلك انما باليوسيد نادوا بربهم فاعلموا

مستوفی

[illegible]

فضل و بر بیان آنند مطلقاً

برچهها قسم باشد

[illegible]

تلاوة اربع

او متصلا و فو مروا لک الخ

روایت ترمذی

تفہیم

[illegible]

سبب و باغش است و آن حضور ملک و مریه که در ملک و مریه است
 و باغش از این که آنجا هیچ چیز از آنجا نماند که در آن گرفت و مریه که
 وی از آن مریه که باغش است و باغش از آنجا که مریه که باغش است

[illegible]

وَابْ وَرَنَکْ دِی وَتَوِیجْ طَالِبَانِ بِرْ

بنی آیه مقصوب و آب
مستند و مانند آنها

مقررات چهارم می باشد
ری ب آ

۱۰۰

[illegible]

بیان آنکه مطهرات چهارمند بدانکه

فایز و کباب و مرغ و ترش و میوه آورده است که کلهوات چهار ناله اطراف است
که آن مرغ و کباب و کلهوات است و قوام طاعت است و کذا و کذا میانه و کباب
و مرغ و خاله است که آن مخصوص نیم یا جزو روزی است یا نه نصفه و غیره

دربارهٔ این کتاب

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بدانکه حضرت امام غزالی رحمه الله علیه در کتاب یکبار مسافرت خود آورده است که خدا تالی
در قرآن شریف آیات چند معنی را که کلمات چندین فراموش نماید دارد و ذکر فرمود است **منجمله**
فرموده است الله الله تجب الذوابا و تجب الشجره فی بعض علی آسمانه و تالی تو بر کاران صادق
و پاکان موافق را حجت دارد و **منجمله** حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود است الطوبی شطر ایمان یعنی پاک و پاکیزه است ایمان است یعنی مسلمانان
پاک و پاکیزه که سرش **و بنی و سر حدی** دیگر آمده است که بنی الدین
علی الظلّه یعنی بنی دین و پاک و ظلال و پاکیزه است بر کسان که **فصل**
در معنی و شرف که پاکیزه است و زین و جاسه باشد بهستعال آب

دین غلام

[illegible]

پاکستان کا ہر دل

پانی پور کا دروازہ

یا کی خبر و سکتا ہے

[illegible]

احیاء صوفیہ الہیہ حیرت
مقدسہ و سر

[illegible]

بهارت باطنیہ و قدیمہ

بنیان اظهار شریاطان که قسم است
چون کسی که طهارت ظاهر از طهارت باطن نیست چنانکه ایشان را کافر نمی دانند
و بفرقه ای دیگر که معتقد است که طهارت باطن و طهارت ظاهر هر دو لازم است
معای دوم طهارت در اخلاق و تربیه و تقوی است که طهارت تر از طهارت که
محققان شده و بیان بر قسم غیب بر قوم و کور کرده و طهارت باطن

لعل بنی خاندان فرزندت نصرت

بیان طهارت ظاهر که آن هم سقیم است
بدانکه طهارت در هر رتبه و در هر کس طهارت است و رتبه ^۱ دوم
طهارت است و زنجش و عدش سیم طهارت است از اذن و خطای بدن چون
چو که در وضع و بازی ناخن و دوی و اشل اینها که سقیم است و طهارت
میان اقسام ثلاثه طهارت ظاهر که

فم تها و قضا و دایم

مربع الخ
فلين
بنا ذراع شرمي الخ

۱۲ که صفات وی گردیده باشد
نیکنان خیر بر آن در وی

قسم و رقبہ
طہارت ظاہر الخ

تسمیہ کے لئے

چونکہ یہ کتابیں ہیں

[illegible]

دومى خانه و غيره باشد و اين پيشانه و آب گرم و گل سرشته و گلاب و زرات خواهد
 نوع دوم آنكه در بسيارى از دكان با مردمان و يا در بين خانها باشد
 و اين رسو كه مخصوصه مستشق و شستن پاين است و گاه با پسته و گلستان
 فصلى بيان آنكه فضلاست بدن هفت
 مى باشند و در اين فصل از نفع و ضرر و علاج و تدبير و اعظم

[illegible]

دیار علی خان منور کا بیٹا

دست تقدیم

۱۰۰

پایان و بهت
درست و پای

مستند محکمہ - ۱۰۰

محمد محمدی

دولت و ناموس و دین
و دین و ناموس و دولت

[illegible][illegible]

تفریحی است در خصال فطرت اسلامی مستخرج از کتاب غنیة وتفصیل آن فاصله فی الملک المنان وهو و غفر المسعان

این کتاب ایام خصال و احوال است
از هر چه گوید بوجان انسان کن
نیکی بدانند که هر چه بگویند در حق خداوند
خصال فطرتی است که در هر نفس و در هر حال
خصلت که در سر انسانست
و قشرب و عفو و رحمت و اما آن پنج که در هر جسد و گیسو
انسان دارد آن خلق فطرتی است که در هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال

و غفر

و غفر الفی و فی فطرت از هر نفس و در هر حال
از هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال

اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال

بنا بر این حدیث و در این روایت
که آن حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
خلق و در هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال

و غفر

و غفر الفی و فی فطرت از هر نفس و در هر حال
از هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال
اما حدیثی است که در هر نفس و در هر حال
حدیث فطرتی است که در هر نفس و در هر حال

و غفر

[illegible]

لاوت پورو چستہ
چستہ افون رو پوتہ
مستور چال ہرستہ
آج

[illegible][illegible]

جواب پانچویں سوال

[illegible]

و اقامت

و بدینچه که بیان شد از ضعف المذاهب است
 هشتم آنست که هر که از مذاهب
 زیاده و کمتری در پی بخاکداری نماید که از بیان اختلاف مذاهب
 ظهور بجای آید و بپشت آن

[illegible]

بیان انکه در تجیه

[illegible][illegible]

بیان خواص طهارت

بسم الله الرحمن الرحيم

فَمَا كَانَ يَنْتَظِرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن عبدالمطلب

شیرین لاجین

6

بلکه بر روی زبان استمال از طرف ملاذ فقره بوی ~~ملاذ فقره~~ حرام است
بر روی زبان عمل از ملاذ فقره جایز است زیرا که در استعمال آنها معنی خلاء و فاعل مرکب است
و موجود خرج عمل نموده نیز از باب پیش از آن که در کتاب مذکور است و در کتاب
لا تنزلوه آیه الله العظمی و غایب علی صاحبها تسلیت و در کتاب
و سایر عرفات نقل آورده که در جمیع کتب معتکف و ملا فی استعمال ادعای
بر روی زبان استمال از طرف ملاذ فقره حرام است

Handwritten signature or scribble.

حلیت استعمال ظروف طاهره
منزل بایله و کانه چوین و جابه
و کور و نیمه و افشانه

[illegible][illegible][illegible]

در نامه و سلسله نامه غیر از انصاف نامه مع انصاف نامه آه
استعمال الاناء آنچه غیر حیات و با کثیر از تعبیه است قد افادوا
ای امضا نامه در استعمال لازمی و در الهی و اهل علم

و سبب قوت چهارم این مریض است که چنانچه در سبب اول

مجلس

[illegible]

مقدمہ

مس در زوج
وردی چنان

باین بر شریعتی که در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

درست است که در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

چون در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

بیان آنچه که بر محدث حرام است

بدانکه هر کس که در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

نسخه این کتاب در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

نسخه این کتاب در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

نسخه این کتاب در این کتاب مذکور است که هر کس که از این کتاب استفاده کند...

مهر قریں از سامورک
غیر تمیز از احام است الخ

نام نهادن بر خضر که قرآن
روی نقش کعبه باشد

ملان و هم در این شهر
مستقر و ساکنند

بهم، كفت عليه الخ

دار زنده معرقه

فیہ مرقی حیدر آباد

تسلسلہ میں متفرقت

[illegible]

سے ۱۰۰۰ جلدیں

سیدنی میں درالہ - پل

1/2 1/2 1/2 1/2

1907

وفاقیہ

[Faint handwritten notes]

[illegible]

1

في طاهر

٥٦

— 10 —

بسم الله الرحمن الرحيم

عمار السمرقندي

وَعَالِيَهُ لُدَاتُ

...

بدر شاہ

تخلو فحاشه كلب

ليس عبد الله

عبد الجبار

100

نوشته شده است که این کتاب در...

و بعد از آن که در این کتاب...

فصل در بیان احکام

و بعد از آنکه در این کتاب...

و بعد از آنکه...

نوشته شده است که...

و بعد از آنکه در این کتاب...

و بعد از آنکه در این کتاب...

و بعد از آنکه...

نوشته شده است که...

نوشته شده است که...

و بعد از آنکه در این کتاب...

باب در بیان آداب قضای حاکم

در خلا و کیفیت استیجار کردن

الحمد لله و الصلوة والسلام على رسول الله...

نوشته شده است که...

و بعد از آنکه در این کتاب...

و بعد از آنکه در این کتاب...

و بعد از آنکه در این کتاب...

و بعد از آنکه در این کتاب...

نوشته شده است که...

خوار استغیاضه بر ستم بقیس که کرد و
در وقت خشکی آید

[illegible]

و عای وقت استیلا و دلا

مان و صو رخ

نفسه وضع وضع

45

ان لم يكن له ما به يراك فيه

三

[illegible]

[illegible][illegible]

بیان جنتی که حضرت آدم و حوا علیهما السلام در آن
بوده اند و در آنجا حضرت یونس نیز بوده اند
و بیان آنکه جمیع نواضر متولد از آنجا
می باشد کما صحیح بذکر کتاب

المبران مفصلاً
 تراجم الامم الى الفقه كان منها آدم بن محمد بن ابي القاسم الكوفي الذي كان له في الفقه والدين
 واما في الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 وحسبوا به جماعة في الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 وقد مات في الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 من اهل الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 فاما في الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 الحسين بن محمد بن ابي القاسم الكوفي الذي كان له في الفقه والدين
 فاما في الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 الحسين بن محمد بن ابي القاسم الكوفي الذي كان له في الفقه والدين
 فاما في الفقه البصري الذي هو من اهل الفقه كان له في الفقه والدين
 الحسين بن محمد بن ابي القاسم الكوفي الذي كان له في الفقه والدين

[illegible]

[illegible]

در آیه کریمه هم بقواعد سمعیة علم نحو هم
بدلیل قطعیه اهل شرع و بسبیل
اجمال فافهم استغنیابا اللہ تعالی
بحسن اذلال علیہ العباد
و کرم حقو الوهوبی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

در بیان وصف و صو

[illegible]

1891

صواری سنت

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ مَعَاشِئَهُمْ ذِي الْقُرْبَىٰ بِأُولَٰئِكَ يَفْعَلُونَ ۚ

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

شیراز و در این بحث بر قوم مسیحی صحبت هر کسی که مصیران بخوابد همه بدو فزاید

در کتاب میراث وراثت از دکتر میرزا حسن خان قزوینی

در زینت که حق دای طلب است ای سخنهای خامه و نکته های دقیق و سرفراز

المستحب المومنین المصالح بدو فان العفة انما فادى به كمال المصالح
از پوست میراثی دوست اگر از دست بریزد زلفه باشد چنانکه در آیه و اصحابی بودند

الحمد لله

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

دفتر

[illegible][illegible]

مجلس ۱۲۰

کسی که شب بر بخت بخواهد
فرشته برای وی دعا کند

فضائل سید و مولود

[illegible]

خاصہ ملیشو

[illegible][illegible][illegible]

مشرقی و متنفذی و ساجد و راجعین که شوق و چنانچه تا وقت این کتاب در صورت انصاف
و حق مؤمنان و طاعت گذاران قائلند اینست که کتاب و فصاحت و شریعت انصاف و رضو و اذ علم
بیان حقیقت وضو و بیان وضو
جوامع ظاهره و باطنیه و بیان
وضو عارفان بطریق مهذب
و اشارة به الله التوفیق علیه
الذی فی تحقیق هذا البحث

[illegible]

[illegible]

قد رباب ظهور حصین اف

میسر

أقل حمض
أكثر حمض
أغلب زائد
أقل
أقل طهر
أكثر طهر

پنج رجب حرام است
و عایش سر حرام است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشم

سوال میری از حضرت والد
در عہد طاعت ۱۲

صفت رومی

پہلی اور بغیر

محرمات ما یغنی

20

25

۱۰۰

ولواتك

بسم الله

[Faint handwritten notes in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side.]

مجموعہ

[illegible]

نیا بزم کرد کلاصم در ایستگاه و کلاصم را با کلاصم

۱۳۰۰

یہ لکھو کہ:

مجلس دینا س و ولادت
مجلس دینا س و ولادت

بذلک الباب

در آنکه هر بخت واد است چنب نیز ارام باشد ناز و نوازش
چنانکه در باب اول گفته شد بخت و شرف و کام است چنب نیز شرف و کام است
مهرش باشد و علاوه بر آنکه در هر جا که باشد تا چنب نیز ارام باشد چنب نیز ارام باشد
خواجه آن است بعد از آن که چنب نیز ارام باشد چنب نیز ارام باشد
چنانکه در نیمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که لا اله الا الله
و اما در هر جا که باشد تا چنب نیز ارام باشد چنب نیز ارام باشد
و اما در هر جا که باشد تا چنب نیز ارام باشد چنب نیز ارام باشد

هر چه رکودش عوام است
بر جنبه عوامی بآید

چند دیگر زیاده برانما
در صورت

لأبي عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر عقیده قنوت مانند
مبارک است

توتنیای و ملاحت

وخرج بالقرآن ما نسخت
تلاوه

والله اعلم


[illegible]

وَقَدْ رَأَى مِنْ بَابِ الْمَدِينَةِ
وَمِنْ بَابِ الْمَدِينَةِ

[illegible]

بدانکه حق در قرآن نازل فرموده است و آن را ساجده الله فلا تدعوا مع

طایبان است برسد بشینان وقت همین چند کله بر داشته واقعی جای را که بجهت جبارت و در گذشت
متین و قوی نموده بکند می زند که غیر خوار از آن جبارند چه روایت صحیح در حدیث یحیی آمده
اگر که در مسجد بشیند یعنی مکمل شود آیه آنست که کن و ای ثواب و اجر طاعات او را محو میکند
چنانکه آنست که در و خاکش را می سوزاند چنانکه آنست که در وای سوزاند و او را می سوزاند
قدسه متعذرت کرد که مسجد هیچ عین شمول نشود و چون او را در وای سوزاند و او را در وای سوزاند
شمول شود اگر اوستای عظم رسد و ثواب جبارت وی را محو می سازد و بکند و بعضی از آنکه گفته
بگوید زبانه لیز نمی بخیزد و دست و پا ندارد و عبادت است و نه عبادت و غیر اینها لایق نیست
و نقد عادت در آن شمول شدن بر وجه خط و عذاب تمام و قدر آنکه می شود و است

[illegible]

100

روحی و خول مسجد

يا ايها العبد لله العظيم ووجهه الذي وسطانية العبد
 الشيطان الرجيم المهرقة الله صل على محمد وعلى آل محمد
 اعظم في ذوقه وافصح في اجوابه عن كل سؤال يسألهم فيه
 وتقدم ربه المبرى في ذوقه وافي هذا الذكر المذكر وبها فيه
 اجواب صلواته وافصح في ردها عن ما حاصره

دشمنه باشد یا بخیر و یا بیاض
و یا بهر دو

تقدیر
 دید انکه شریف العظمی خورشید
 و آتش سیرین و خشن و بار باره جوار کردن میز باشد و یکین است آنست که
 مرده در این حالت و حال سرور زنده شود و در صورتی که در صورتی
 نامیرد و در صورتی که مرده و فرخ زن کافیه است عایشه و عایشه
 و این انبیا انما قال کاد رسول الله صلی الله علیه و آله انما المؤمنون یکمل انفسهم
 و در شب و در کافیه و قصیده است

فکر و شہد

[illegible][illegible][illegible]

مفاریت علی

و حصول این جمیع بدین

[illegible]

دفعہ
دفعہ اول
دفعہ دوم
دفعہ سوم

رفیق و مسواری مسکن

[illegible]

احسان

و کتب برادر

شماره ۱۰۰

تعلیم و غیره

تفسیر زبان درمیں و عاقل

آب زعفران و زردی ما

[illegible]

دستخط مصحح

و شکای مخصوصه که بر آن فرج کنند و قریه ارا قلع آمده آنجا محب میباشند و از هر شیطان
دو سوره اوست بر او قرا کرده کتاب بنید از این پدیده عاقلانه بر سر کار شوید واجب بر واجب
از خدا بگیری نقل کند که در این آیه دو دلیل بر حراست خودی که غیر از اقا قرین یافت
تمام حراست پس قرین او که غرات حراست خود و غرات بر نفس یافت و درین
بت شرکت نیز که بر سر حراست پس غیر از حرام با سیم غیر از حسن خود
چون خود آید بر هر یک نفس بر او واجب چنانچه فرمود که از غرض شایسته پس هر یک
کار شیطان بود و در حرام پنج غیر از آیه آن که فرمود پس هر یک در درون آن
واجب بود و در حرام شش غیر از سرکاری و نجاست اجتناب از آن منوط و وقت
فرمود پس هر یک که ستور از اجتناب از غرض بر حرام باشد هفتم فرمود که
بسیب نمود و غنیست پس هر یک در میان مسلمانان غیبت و عداوت انداخت
بسیب و غیر بر حرام باشد هشتم بدانند که از یاد او طاعت و عبادت است
بند بر از خود حق باز دارد و طاعت و عبادت و یاد باز دارد و حرام است نهاده سبب
از باز زد که پس مانع باز زد که در حرام دهی فرمود که باز آید از آن و اجتناب
بماند از آن یعنی باز نماند که پس هر یک از آن واجب باشد بر حرام بود و در هر یک که
واجب است و عداوت از این کفایت بود تا در ملائکه و ملائکه و ملائکه
که باید از او

[illegible]

بیگم بیگم

و یکی دیگر منی غیری آدمی خودی که در کتب قدسیه و قرآنی می باشد می خوانیم که هر که در روز جمعه
منی غیری را بپوشد و در این باب مذکور شد اما منی آدمی مطلقاً
فصل در بیان وجه طهارت
منی آدمی که شارع مقدس
از آن منی غیری آدمی مستثنی
و اشیاء فرموده است

باید دانست که گفتار می و دوجو در عصاره بیانات اگر چه در ظاهر یکسان است
لیکن در معنی تفاوتی بسیار دارد و این را از سر بیان می خواندند و نیز در بعضی مواضع
در کتب قدسی صفا برین روشن بماند پس آفر آدمی که به حق تعالی و
ایمان خود اقرار کند و در هر روز با ذکر آن شروع کند و هر وقت که بخواهد
به عبادت او می رسد یا به هر کار که خواهد کرد و در هر وقت که بخواهد بخوابد
یا بیدار شود یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخورد یا بنوشد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بپوشد یا ببرد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخرد یا بفروشد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخواند یا بنویسد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخشاید یا نباشد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخیر یا بد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخشنده یا تنگ
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخوبی یا بد
یا در هر حال که باشد و در هر وقت که بخواهد بخداوند یا بد

[illegible]

میرزا محمد علی
و هو صاحب رشته اند و در کتاب عهدنامه فی خلیفه بریده آرد دست کسی آدمی

وَقَالَ خَيْفَةُ بْنُ خَالِدٍ رَأَى أَبَا الْفَتْحِ عَلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[illegible]

و بعد بیان حقیقت و تفهیم و فهم و بعد از آن سرقت از آن و در هر مرحله

در کورانی برده را بچشم مانده نسازم بجز تقلید باطل از قاضی بعلی که

و ملا را نیز در مسجد نیز می سخنرا می گفتند و حاضرین است که می شنیدند
تا که منی حیوانات نیز کرده است و میانه در میانج و در دهان او را که قلت الاتع طعامه منی

و شکی نیست مالا فی کل احد نفس ظاهر و باطنی آنکه اگر ما را بی علم و ایمان و بیغیر از این
و ظاهر و باطنی آنکه اگر ما را بی علم و ایمان و بیغیر از این

فایند و از روی چمن و بوی بهر آفتاب از آن آید که در آن آید

و اما در این کتاب که از طرف اهل اسلام و طریق مخالفه

خج شریعت می افاضت حق باطل و باطل را حق انکارند پاک را پاک و پاپا را پاپا

[illegible]

187

و معطل اند که بای آنکه بحجت ابرحق و اکابر رسد و نه روی آنکه بحجت
و معطل اند که بای آنکه بحجت ابرحق و اکابر رسد و نه روی آنکه بحجت

در مجموع طایفه مبتدع
کمی از نصیب

این دست از عصب رسیده چون زار را در آفتاب و آینه

بسمه اسلام در خلف و خلفه

ز نقیب کار آفرینان
پاک را نایاک خوانند از نسا

پس تورايشان دم من بگذرد

کافری بنیسه اگر زیاد باشد از نظر اوستی که میسرت پدید می آید و با احوال که در صورت است و این

خبری کو در از احکام خداست آن مذاب که ز رفت به
نقطه را پاک آفرید و لایزال از کجا که در پدیدت لال که تو کنی به پدیدت آب نیز

در حقیقت کسی اندر بشر نمی توانش پس بی خود ضرر چون وی اندر بحر علم و تقوا
معمده و دست او گفته باشد و اما در این از نصیب گفته اند هر چه پیش می رفته اند

اجساد و سنج کرد و خواب او بیدار کند که خود پر کشته است
و اوصی از کردار این مسئله

و بعد از این زمان و خلافت اهل اسلام و در این باب بحث و ملامت از اهل حق و بعضی در این
 امر و از این جهت است که از این مکتوبه تا مقبله و توفیق

وہاں پہنچ کر حضرت ابوحنیفہؒ نے کہا کہ میں نے اس کو پہچان لیا ہے۔

کتابت و تصدیق

[illegible][illegible][illegible]

ان خفاش

عزیز و داناها **تفصیل** بدو می فرستادند
 و در آن زمان که از آنجا می فرستادند و از آنجا می فرستادند
 و در آن زمان که از آنجا می فرستادند و از آنجا می فرستادند

اضلاع - ياء - أحسن

1848

تر اربع در زرد امام شافعی واحد و ابی حنیفه فقیه ائمته که کتب مجرب است
و در فقه وی اختلاف است مثلاً از ابی حنیفه که با ائمتن وی کاذب است هرگاه

تر اربع در زرد امام شافعی واحد و ابی حنیفه فقیه ائمته که کتب مجرب است
و در فقه وی اختلاف است مثلاً از ابی حنیفه که با ائمتن وی کاذب است هرگاه

آب و تنی خاک پاک بر این آفتاب نرسد هیچ آب پاک بر این آفتاب نرسد
آب و تنی خاک پاک بر این آفتاب نرسد هیچ آب پاک بر این آفتاب نرسد
آب و تنی خاک پاک بر این آفتاب نرسد هیچ آب پاک بر این آفتاب نرسد

تلیس هی اسب سفید در عتاب

و خطاب با فلان امیر

عنا منظره

تا یکی ای نفس قلت زای من
تا یکی ای نفس قلت زای من
تا یکی ای نفس قلت زای من
تا یکی ای نفس قلت زای من

نام درون

نام درون ندک بکشد شتی
نام درون ندک بکشد شتی
نام درون ندک بکشد شتی
نام درون ندک بکشد شتی

بیشتر از آنکه من بکدام است

فان الله اعلم خاف مقام ربه
فان الله اعلم خاف مقام ربه
فان الله اعلم خاف مقام ربه
فان الله اعلم خاف مقام ربه

و سنده و لغز و تقلید نام مالک
و سنده و لغز و تقلید نام مالک
و سنده و لغز و تقلید نام مالک
و سنده و لغز و تقلید نام مالک

بر سبیل اخصار و التماس

للتقلید في ذلك الداي

باب اول و اعلم ان الله
باب اول و اعلم ان الله
باب اول و اعلم ان الله
باب اول و اعلم ان الله

ما من شيء الا له حكم
ما من شيء الا له حكم
ما من شيء الا له حكم
ما من شيء الا له حكم

نام درون

من عطفه آقا...
فان ذلك في غاية القسوة على الامة...

دربیان طهارت آب حمام اگر بجزئی بخشد
شد باشد و بیان کاسه و کوزه های که
طین او را بجزئی نجس خلط شود
باشد مانند سرکین و مثلاً

بدانکه هیچ شوی در کتاب خود...
و بیان طهارت و توبه و دایره سبب...
و بیان طهارت و توبه و دایره سبب...

فان ذلك في غاية القسوة...

فان ذلك في غاية القسوة على الامة...
من عطفه آقا...
فان ذلك في غاية القسوة...

نکته است نافع در تطهیر بواصیان
یا چیزی یک بغیر و لوغ سبب
بجشد باشد منتهای

سابقاً از عبارت شیخ...
کاسه و کوزه و غیره را خود...
و قیاسی شایع در آن...

بیان نجاسات

آنها جان باب...
فان ذلك في غاية القسوة...
من عطفه آقا...
فان ذلك في غاية القسوة...

آتش سبب برآید...
که بسیار مردمان...
من این کاسه که...
و بیان طهارت و توبه...
و بیان طهارت و توبه...

فان ذلك في غاية القسوة...

نسیان قلمی رعایت نمود و مؤلف کتب چاپ نمود و کتاب در وی نقل کرده اند که وقیر در این
روز بنا بر آنکه در او شهادت نمود و بعد از آنکه در آن روز

فصل در بیان کیفیت شستن چهره بکبریا
ساده و خالص و بول صبی مجشده باشد و بیان
نجات حکمی مثل تیغی یا حیوانی که باب نجس
کرده باشد یا کوشی که باب مجسد
طبخ کرده باشد و نما
یتعلق بذلک الباء

[illegible][illegible][illegible]

ما که در بحر احوال تقصیر خود را قیصر است
 از احوال بگویم روزی در آن عالم از تو می آید

و حضرت علی علیه السلام فرمود: اذا كان جالساً فالتفتها وجاهها لساناً كان
نفاقاً فيها و در این مقام باید گفت که اگر کسی که توبه کرده و توبه او ممکن و مقرب بود
 گفت: توبه من بعد من ذنوبی چه در نزد تو مقرب و زنتی لغت فصیح مان است
 و سابق بفتح و و ی که نه در ساریات محمی بهر موضع و تمام آن وقت مجید
 و برودن و توبه چنانچه در اول ذکر توبه یا بعد از آن در سجده یا بعد از آن
 رسول علیه السلام فرمود: اذا كان جالساً فالتفتها وجاهها لساناً كان
نفاقاً فيها و در این مقام باید گفت که اگر کسی که توبه کرده و توبه او ممکن و مقرب بود
 گفت: توبه من بعد من ذنوبی چه در نزد تو مقرب و زنتی لغت فصیح مان است
 و سابق بفتح و و ی که نه در ساریات محمی بهر موضع و تمام آن وقت مجید
 و برودن و توبه چنانچه در اول ذکر توبه یا بعد از آن در سجده یا بعد از آن

تَقَاتُ دَرْيَانِ امثال خُونِ بَرَاغِيثِ

۱۰۲

۱۰۰

1876

فصل فی التوحید

[illegible]

پیشانی

بیان حق

ششم بدو عند شرب راقی بنام بار تعریف و تعذیب فرمایند هفتم
هشتم آنجا که در وقتیکه بدو خوابیده اند که از اراغ عبارت است هفتم عقل
و نیت چنانکه در وقت که در چه اوقات جادت و بدی که خدا و شر عقل و نیت
نمایند و آیت کاف و او را در حق و عقل و اراده و دیگر در اول و بعد از آن شب
عقل و نیت و بدو معجز و نیت عقل در حق و نیت که در

از وقت مذکور فصل در مہمات و قیام

مان بطلان خواهد نمود و مصلحت تیم در این جهت پیشینه اولی حدیث و فقهانکه

فصل پنجم

برایست بپایان رسیدن این حق که در هر وقت است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه
علم و جور و چاره که تو هر وقت بودی بر سر این علم را ویدی با حق و راستی که
آب با این نیت است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه
مثل یکدیگر است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه
بوده هفت مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه
و از این حاکم از حق و راستی که در هر وقت است بهیچ مرتبه است بهیچ مرتبه

[illegible]

هتوان ایچکه آتوقت نوز کیمه کندنی اتم و ادرین دهرت رتقب ادرین قسلی جمیع
دیلم و سمیع سارته کورده لاله انسی و ادر دوبات تم بعضی نوز میانی و د باتی
ماده باشد کویطه در مناسبت اول رایضا تفسیر ادر افران کورده میسر کلا ادر ادر انا
میوا در چکن شرف عامر ایچکه تاجله قدر خاکی و دکان انسی

باب خبریاتی کیفیت ادا

وَقَامَتْ وَابْتَغَوْنَ مِنْكَ
الْبَابَ

المهلقة والصلوة والسلام على رسول الله وعلى آله الذين اصطفى
 ما كان من شئ من خبره من ركنه اربعة ام كما ان ان ركنه يعني اعلام اركان قوله ان
 زمره وان الناس بالبحر اى اعلامهم ودرجهم اشرع كركبت
 منصرف شروع كره في بيان صحت اعلام ودرجهم وركبت كركبت كركبت
 يا ايها الذين امنوا اخذوا في الصلوة الاية وفي الفقه في الصلوة
 فيكون احدكم الى حيث والاصحاب الاذان غفوا بالكنز في دعوتهم للذنوب
 في اذناهم واذنوا في شرب الخمر في اذناهم في اذناهم في اذناهم

نعم قدیر

فقد حضر الأذان فغير الصلوة كما إذا كان المرد والمسلم والقسيس ومن ساقطه
من الأيمان أو من علمه بالقسيس وعلمه من قبل من دنا الأيتام والفقير بابا
على أديمهم الذين كان رؤسهم في شيوخ العباد وعندهم في الأيتام أو في غيرهم
والأولاد والأولاد من أولادهم الماشي أو من أولادهم

[illegible]

وقامت در وقت پاییز از آن در و طرح کردیت مخفیست

باید بدین نام معروف شود که عمار از ارزان و سبب خیر آن ارزان بجاوانست کرد
بناز و زیاده است زیرا که حالت دردی کشیده بود که بپارزدی جانی صفت نام آورده شود

واصل فرزندان و قامت پسر از اجماع حدیث صحیح نبوی است علیه السلام

[illegible]

الله أكبر الله أكبر
 يا آخر الأديان ثم يا خير غيبي ثم يا خير
 الأوصياء فقل الله أكبر الله أكبر يا آخر الأديان فقل يا خير

کتابخانه
مجلس سنی

کانال تلگرام کتاب عرفانی

کانال تلگرام کتاب عرفانی

<https://t.me/ketaberfani>

